



[Leader.Khamenei.com](http://Leader.Khamenei.com)

تهیه کننده کتاب : سایت شناخت رهبری

راهنمایی :

برای خواندن کتاب روی صفحه کلیک راست کرده

و گزینه «Rotate Clockwise» را انتخاب نمایید

# پیشوای سادات

حضرت آیت الله سید علی خامنه ای

[Leader.Khamenei.com](http://Leader.Khamenei.com)

# پیشوای صادق

حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای

خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ -  
پیشوای صادق / گفتاری از رهبر معظم انقلاب اسلامی، - تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی،  
۱۳۸۳  
ص ۱۱۲  
ISBN : 964-476-030-1  
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا  
کتابنامه به صورت زیر نویسی  
۱. جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۰ - ۱۲۸ ق. ۲. جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۰ - ۱۲۸ ق.  
امامت، الف. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ب. عنوان.  
پ ۲۵/۸۲۲  
کتابخانه ملی ایران  
۲۹۷/۹۵۵۳  
۵۸۱۵ - ۸۳

## فهرست

- ۱..... دو قضاوت درباره امام صادق (ع)
- ۲..... قضاوت جانیدارانه
- ۵..... قضاوت مغرضانه
- ۵..... رسالت انسانی یک رهبر
- ۶..... سیمای واقعی امام
- ۷..... روحهای عاقبت طلب
- ۸..... سندهای غیر قابل استناد
- ۹..... قضاوت غیر علمی
- ۹..... فلسفه امامت
- ۱۰..... فلسفه نبوت
- ۱۱..... امامت: ادامه تکلیف نبوت
- ۱۲..... عناصر سازنده نظام اجتماعی
- ۱۳..... برنامه عمومی ائمه (ع)



دفتر مرکزی: پاسداران، خیابان شهید ناطق نوری، بوستان کتاب، تلفن: ۲۲۸۵۶۱۲۴

عنوان: پیشوای صادق

گفتاری از حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای

چاپ سوم: ۱۳۸۶

این کتاب در ۳۰۰۰ نسخه در چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی لیتوگرافی، چاپ و صحافی شد.

همه حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۶۴ - ۲۷۶ - ۰۳۰

فروشگاهها و مراکز پخش:

فروشگاه فردوسی: میدان امام خمینی، خیابان فردوسی، نبش کوچه هنر، تلفن: ۲۲۱۱۴۲۸۸ - ۲۲۱۱۴۱۰۰

فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن: ۶۶۴۶۹۶۸۵

فروشگاه شماره دو: میدان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر، تلفن: ۶۶۴۱۸۹۳۵

فروشگاه شماره سه: تیریش، تلفن: ۲۲۷۱۳۳۵۱ - فروشگاه شماره چهار: پاسداران، تلفن: ۲۲۸۵۵۱۶۴

فروشگاه شماره پنج: میدان ارک، جنب مسجد ارک، تلفن: ۲۲۹۲۷۲۱۲ - ۲۲۹۲۰۳۰۷

فروشگاه قم: خیابان ارم، تلفن: ۷۷۳۸۱۵۰

فروشگاه مشهد: چهار راه شهداء، پشت باغ نادری، کوچه شهید خورکبان، مجتمع گلبرگه کتاب، تلفن: ۲۲۱۲۸۳۱ - ۲

۹۳	شیعه؛ نامی برای حزب امامت
۹۴	«باب»، «وکیل»، «صاحب سر»
۹۵	«راز» در زندگی امامان چیست؟
۹۶	رازهای ناگشودنی تشکیلات
۹۷	«باب»؛ واسطه میان امام و شیعیان
۹۹	«وکیل» چه کسی است؟
۹۹	نحوه تکاپوی تشکیلاتی شیعیان

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ  
فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا  
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ  
وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ<sup>۱</sup>

### دو قضاوت درباره امام صادق (ع)

درباره امام صادق (ع) دو قضاوت در میان مردم رایج است. این دو قضاوت از طرف دو دسته از مردم و صاحبان دو گونه طرز فکر ابراز می‌شود؛ ولی با کمال تعجب، هم شکل و محتوای این قضاوتها و هم منشأ آنها خیلی به یکدیگر نزدیک است و حتی می‌توان گفت در پاره‌ای از موارد و مسائل مربوطه، کاملاً با یکدیگر مشترکند. این دو قضاوت را من به طور خلاصه می‌گویم و خواهید دید که هر دو با ذهن شما بسیار آشناست و تاکنون با کسانی که این چنین می‌اندیشند و این چنین می‌گویند و بر سر گفته خود با تعصب فراوان می‌ایستند، برخورد کرده‌اید.

د. قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۲۳      ۱. قرآن کریم، سوره انبیاء، آیه ۷۳

## قضاوت جانبدارانه

اولین قضاوت، قضاوتی جانبدارانه است و از طرف کسانی ابراز می‌شود که در پندار خود، دوستان و پیروان و موالیان امام محسوب می‌گردند؛ قضاوت شیعیان امام صادق علیه السلام است به نام، اگرچه نه به عمل؛ و آن چنین است:

امام صادق علیه السلام برخلاف بعضی از امامان قبل و بعد از خودش، در موقعیتی قرار گرفت که توانست و فرصت یافت به نشر احکام دین بپردازد و در خانه را به روی جویندگان علم باز کند. در خانه نشست، مردم را به خود راه داد، بساط تدریس و دانش دین را گسترد و هر که از تشنه گمان علم و حقیقت به سوی او آمد، او را با آغوش باز پذیرفت. در پای منبر تدریس او چهار هزار شاگرد گرد آمدند و از مکتبخانه شاگردان او دانشهای گوناگون از علوم دینی، مانند فقه و حدیث و تفسیر تا علوم طبیعی - مانند تاریخ و اخلاق و علم الاجتماع و غیره - در لابلای کتابها و نوشته‌های فراوان و به وسیله چهره‌های معروف و سرشناس به جهانیان عرضه شده. با صاحبان افکار و طرز فکر وابستگان به دیگر آیینها، بساط بحث و مناظره گسترده و هر جا ملحدی، زندیقی، طبیعی و مادی و منکر خدایی بود، خودش یا یکی از شاگردانش با او به بحث و استدلال می‌نشستند و او را مغلوب می‌کردند. با متکلمین زمان خود در مسائل اعتقادی و کلامی پنجه درافکند و همچون قهرمانی در میدان دانش و بینش، از هر طرف مدعیان و معارضان و پرگوییان و یاوه‌اندیشان را یکی پس از دیگری محکوم ساخت، و همچون معلم پر حوصله‌ای در طول سالیان متبادی شاگردان زبده و مبرز به ثمر رسانید... و برای آنکه بتواند این حوزه علمی را دایر نگه دارد و این مکتب دانش و اندیشه اسلامی را هرچه بیشتر رواج دهد، مجبور شد در سیاست مداخله نکند؛ نه فقط بدین معنی که ابتکار هیچ عمل سیاسی را در دست نگیرد، بلکه حتی

بدین صورت که گاه کاملاً در همان جهت سیاسی که خلفای زمانش می‌خواستند، حرکت هم بکند و آنان را نسبت به خود خوشبین هم بسازد و بکوشد که هیچ کاری بر خلاف سیاست آنان از او سر نزنند. لذا نه تنها به حکمرانان معاصرش تعرضی نکرد، بلکه حتی دیگران را هم از تعرض به آنان منع می‌کرد. اگر گاهی لازم می‌شد، به سراغ آنها می‌رفت و از آنها صلح و جایزه می‌گرفت. اگر بر اثر نهضتی، سوءظنی و خبرچینی دروغی به او بدبین می‌شدند و قهر و خشم می‌گرفتند، در مقام استمالت و مجامله برمی‌آمد. از جمله شواهد قطعی و تردیدناپذیر این موضع‌گیری، روایت ربیع حاجب است و روایاتی از آن قبیل، که امام را در محضر منصور، همچون مقصر پشیمان و سرافکنده‌ای ترسیم می‌کند و از زبان امام سخنان و ستایشهای خطاب به منصور نقل می‌کند که دروغ بودن آن درباره طفیانگری چون منصور، بر کسی پوشیده نیست.

او را با پیامبرانی چون یوسف و ایوب و سلیمان همانند می‌سازد و از او می‌خواهد که در برابر بدیهایی که از او یا از بنی‌الحسن مشاهده می‌کند، صبر پیشه سازد: *فَإِنَّ سُلَيْمَانَ أَعْطَى فَشْكَرَ وَ إِنَّ أَيُّوبَ ابْتُلِيَ فَصَبَرَ وَ إِنَّ يُوْسُفَ ظَلَمَ فَغَفَرَ وَ أَنْتَ مِنْ ذَلِكَ السَّنَخِ...*؛ سلیمان به عطای خداوندی (حکومت) نایل آمد و شکر کرد؛ ایوب به آلام جسمی و روحی مبتلا شد و صبر کرد؛ یوسف از برادرانش ستم دید و آنان را بخشید؛ و تو نیز از همان ریشه و از همان دودمانی.<sup>۱</sup>

۱. تا آنجا که من دیده‌ام، برای این مضمون در هشت روایت دیگر هیچ سندی نقل نشده و فقط به حکایت ماجرا اکتفا گردیده و در یک روایت، معلوم نیست راویان مطلب را از چه کسی نقل می‌کنند و خود مسلماً در مجلس حضور نداشته‌اند. تنها در یک روایت، راوی این مطلب را از امام نقل می‌کند و البته با استنادی غیرمؤثق. (ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۲؛ و قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۰۹)

این یک قضاوت درباره امام صادق (ع) ... و امام در این قضاوت، یک دانشمند است؛ یک مدرس بزرگ است؛ یک اهل علم و اهل تحقیق است؛ دریای بی‌کرائی است از معلومات که ابوحنیفه درباره‌اش چنین گفت و مالک چنان؛ اما از لحاظ پایداری در برابر عوامل مضمحل‌کننده دین و پاسداری از جهت‌گیریهای درست اسلامی، از نظر عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و موضع‌گیری شایسته در برابر سلطه‌های ضددینی و ضدانسانی، صفر محض است و هنوز پایین‌تر... با زیدبن علی و محمدبن عبدا و حسین بن علی (شهید فخر) و حتی با سربازانی که در کنار ایشان بودند، فرستگها فاصله دارد. یک ذره احساس مسئولیت در برابر آنچه بر جامعه اسلامی می‌گذرد، نمی‌کند. غم آن ندارد که منصور عباسی میلیونها درهم و دینار از اموال مفسوب مسلمانان گرد آورد؛<sup>۱</sup> در حالی که در کوههای طبرستان و مازندران و در گوشه و کنار بسیاری از شهرها و روستاهای عراق و ایران، فرزندان راستین پیامبر (ص) - آن عناصر پاک و آن خونهای گرم - آنقدر نان و پوشاک نداشته باشند که خود و زنان و فرزندان شان بتوانند یک وعده سیر شوند و یک نماز جماعت با پوشش لازم بگذارند و شیعیان و وفادارانش همواره در خطر قتل و شکنجه و تعقیب و غارت اموال قرار گیرند و هیچگاه از تنعم زندگی معمولی و آسوده اهل زمان برخوردار نباشند.

به پندار این قضاوت‌نگران، امام صادق (ع) در مقابل این وضع، هیچ حساسیتی ندارد؛ احساس مسئولیت نمی‌کند؛ دلش خوش است که ابن ابی العوجاء یا فلان ملحد دیگر آمد در محضرش نشست و او خودش یا شاگردانش به جان او افتادند و

۱- وقتی منصور می‌میزد، در خزانه‌اش ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار پول نقد موجود بود (عصرالزهد، صص ۶۰-۷۰).

او درمانده و مغلوب و محکوم از مجلس خارج شد... و البته هرگز مسلمان نشد... امام صادق (ع) بنا بر قضاوت اول، چنین چهره‌ای است.

### قضاوت مغرضانه

قضاوت دوم، مغرضانه است؛ قضاوت کسانی است که امام صادق (ع) را به عنوان یک امام شناخته‌اند؛ او را کسی می‌دانند در تاریخ، که به عنوان یک واقعیت قابل انکار نیست، ولی برای قضاوت درباره او باید منتظر ماند تا زندگینامه او دانسته و سیمای او در آینه تاریخ دیده شود و آنگاه به این نتیجه رسید که امامت - منصبی که به عقیده طرفدارانش، به معنی رهبری دین و دنیا است - به او می‌زیبد و باید به عنوان یک انسان بزرگ و شایسته تکریم قبولش کرد، و یا نمی‌زیبد و ناگزیر باید از او روی گردانید و زبان به طعن او گشود. آیا این دسته از نظر دهندگان به مدارک قابل اعتنایی و یا اصلاً به مدارکی رجوع کرده و توانسته‌اند به درستی سیمای امام صادق (ع) را ببینند؟ و یا به جای بحث و بررسی مدارک، به شنیده‌ها و پنداشته‌های خود درباره آن امام بزرگوار بسنده کرده و نظریه خود را بر اساس آن صادر کرده‌اند؟ شاید شما بتوانید پس از ملاحظه آنچه در این باب خواهیم آورد، به قضاوت درست در این باره برسید. فعلاً قضاوت این دسته را که مغرضانه است، بیان می‌کنیم.

### رسالت انسانی یک رهبر

می‌گویند: در زمانی که جامعه اسلامی - و به تعبیر درست‌تر: جامعه مسلمانان نام (چون جامعه اسلامی از اساس چیز دیگری است) - در آتش اختلاف طبقاتی می‌سوزد؛ در زمانی که نمایان‌ترین دیدنیهای جامعه، نشانه‌های بیدادگری و



طفیان است و دست سلطه‌های جبار، چنان بر جان و مال و ناموس مردم و بالاتر از آن، بر مغزها و دلها و احساسات و عواطف آنان گشوده شده است که هرچه بخواهند، می‌توانند با این مردمی که به تدریج از مهم‌ترین ویژگیهای انسان - یعنی از قدرت اندیشیدن و قدرت انتخاب - بیگانه شده‌اند، انجام دهند؛ در زمانی که قصر افسانه‌ای «الحمراء» منصور در کنار هزاران ویرانه و بی‌غوله امکان خودنمایی دارد؛ در زمانی که غیرانسانی‌ترین روشها در زندانهای منصوری با باشرف‌ترین عناصر جامعه عمل می‌شود؛... در زمانی چنان مظلوم و غیرقابل تحمل، امام صادق (علیه السلام) که مهم‌ترین کار خود را درس و بحث و تحقیق و تربیت شاگرد می‌داند و حوزه درسی و کارگاه فقیه و متکلم‌سازی دایر می‌کند، از رسالت انسانی یک رهبر غافل است؟ یا بدان بی‌اعتناست؟ و... تا آخر. این، دو قضاوت غیرمنصفانه و بی‌پایه و سطحی درباره امام صادق (علیه السلام) از طرف دو گروه... و اولی چون از زبان طرفداران و مدعیان پیروی شنیده می‌شود، نابخشودنی‌تر و محکوم‌تر.

### سیمای واقعی امام

من تصمیم ندارم به سبک معمول و مرسوم تحقیق، همه مدارک و منابع زندگی امام صادق (علیه السلام) را در اینجا مطرح کنم و با شرح و توضیح و بررسی از لحاظ سند و جمع میان روایات، به نتیجه برسم؛ این کار باب مجالس علمی است، نه مجالس سخنرانی. بنده در برابر این دو قضاوت، سخن سومی را مطرح می‌کنم و شواهد و قرائن تردیدناپذیر آن را از مآخذ معمولی و رایج در اختیار شما می‌گذارم و شما می‌توانید همچون تماشگری، از نزدیک، از دریچه همین مدارک و کتب و روایاتی که شاید بسیار هم شنیده‌اید - و ای بسا بعضی از آنان که گفته و نوشته‌اند، خود

ندانسته‌اند حامل چه پیامی هستند - سیمای واقعی امام را بنگرید و به قضاوت عادلانه درباره زندگی آن حضرت دست یابید. ولی پیش از آنکه بحث گسترده خود را شروع کنم، تذکر این مطلب را مفید می‌دانم که هیچیک از آن دو قضاوت، بر پایه صحیح و قابل اطمینانی متکی نیست.

### روحهای عاقبت‌طلب

چنان‌که گفتیم، قضاوت نخستین بر پایه چند روایت، استوار است (در توضیحی که در باورقی صفحه ۴ بدان اشاره کرده‌ام). البته مضمون این روایات برای روحهای عاقبت‌طلب کاملاً متناسب و قابل قبول است؛ حجت قاطعی است برای فرصت‌طلبانی که در پی دستاویزی موجه و کلاهی شرعی می‌گردند. وقتی امام صادق (علیه السلام) تا این اندازه پیش برود که به جای پاسخی مدبرانه و ضمناً دور از ستایشهای دروغ، زبان به چنین تملقی بگشاید، شاگرد و دنباله‌رو امام صادق (علیه السلام) و هر کس که از امام پایین‌تر است، حق دارد تا هر مرحله دیگر هم برای حفظ خود پیش برود... به نظر ما متن این روایات برای بی‌ارزش ساختن آن کافی است؛ زیرا در صورتی که امام می‌توانسته است به شکل دیگر و با بیان مناسب‌تری خطر قتل را از خود دور کند - چنان‌که نمونه این‌گونه بیانی را در روایات معقول و قابل قبول دیگری مشاهده می‌کنیم - هیچ دلیلی وجود نداشته که مرتکب تملق و ستایش بیجا شود و در صدد برآید طایفه‌ای چون منصور را با دروغهایی چنان مفسده‌انگیز بر سر رحم آورد و با بیان خود، برای منصور حیثیتی برخلاف حق و واقع درست کند. ساحت رفیع امامت، بدون هیچ تردید، بسی پاک‌تر و والاتر از آن است که چنین آلودگی اخلاقی را بتوان درباره او گمان برد.

## سند‌های غیر قابل استناد

از نظر سند نیز دقت و تأمل در این روایات، بسی آموزنده و عبرت‌انگیز است. در چند روایت از این روایات، نام «ربیع حاجب» دیده می‌شود و سلسله سند حدیث به او منتهی می‌گردد.

می‌دانیم که «ربیع» آجودان مخصوص منصور و به تعبیر آن‌روز، حاجب وی بوده است. راوی از این عادل‌تر؟! آن‌طور که از منابع برمی‌آید، این شخص در دستگاه منصور از همه کس به وی نزدیک‌تر و مورد اعتماد و اطمینان شخص وی بوده است و در سال ۱۵۳ - تقریباً پنج سال بعد از شهادت امام صادق (ع) - به مقام وزارت نیز رسیده است؛ یعنی ارتقاء مقام... (و شاید به پاداش دروغ‌های بالارزشی که نسبت به امام صادق (ع) ساخته بوده). چنین کسی که در اخلاص و وفاداری اش نسبت به دستگاه خلافت هیچ شکی نیست،<sup>۱</sup> اگر سخنی تملق‌آمیز از زبان امام جعل کند یا مطلبی را که با لحنی تند ادا شده، با تعبیری تضرع‌آمیز نقل نماید، کاری چندان برخلاف انتظار انجام نداده است. کار خلاف انتظار آن است که شخص عاقل، سخن یک وفادار به خلیفه را درباره یک دشمن خلیفه باور کند و ساده‌لوحانه ادعای تشیع او را هم - که جزئی از همان توطئه ردیلانه است - به چشم قبول بنگرد.

۱. وی دومین و آخرین وزیر منصور بود؛ مردی عاقل و کارآمد و جاهل‌دان و با هیبت و فصیح و با تدبیر که تا آخر زندگی منصور (سال ۱۵۸) در پست وزارت باقی ماند. در وفاداری او نسبت به منصور و بنی‌عباس همین بس که در موقعیتی بحرانی و در حالی که به احتمال فراوان اختلافات داخلی میان عموهای منصور با دیگر وارثانش، سلسله بنی‌عباس را به زوال و انقراض تهدید می‌کرد، ربیع تنها کسی بود که این رشته نزدیک به گسستگی را پیوند داد: وصیتنامه‌ای از زبان منصور تهیه کرد و در آخرین لحظات زندگی او، از همه سران و سردمداران و حکام ولایات برای مهدی - پسر منصور - بیعت گرفت و دیگر مدعیان را در برابر عمل انجام شده قرار داد. (ر.ک: عصرالذهار، ص ۵۹ و ۷۰)

## قضاوت غیر علمی

دومین قضاوت نیز به همین اندازه سست و غیر علمی است؛ سخنی است شبیه داوربهای مستشرقان که غالباً آلوده به غرض یا برخاسته از جهل و بی‌خبری است؛ با همان ویژگیها: همان نگاههای خشک و بی‌روح و مادیگرانه و تنگ‌نظرانه، و ای بسا در واقع آنان نخستین کسانی باشند که درباره امامان شیعه به چنین زبانی سخن گفته‌اند؛ کما اینکه در موارد متعددی از نظرات آنان درباره مسائل اسلام و تشیع و زندگینامه بزرگان اسلام، همین یاوه‌گوییهای ناشی از جهل یا غرض مشاهده می‌شود. مستشرقی<sup>۱</sup> را می‌شناسم که از حماسه امام حسن مجتبی (ع) جز این نمی‌فهمد: پول گرفت و خلافت داد و در میان عطر و زن و تجمل، عمر خود را به سر آورد (۱) و مستشرق دیگری<sup>۲</sup> که به رعایت یک بینش تاریخی، اسلام را نقطه تحولی معرفی می‌کند که گذر دهند جوامع همزمان خود از برده‌داری به فئودالیسم است (۱)... و مستشرقان دیگری با تحقیقاتی پوچ و نامربوط از این قبیل... پس چندان شگفت نیست اگر درباره امام صادق (ع) نیز چنین داور غیر علمی و عجولانه‌ای از آنان مشاهده شود. طرفه آنکه مدرک این مغرضان، چیزی جز یافته‌های آن گروه نخستین نیست؛ و گرنه با کدام دید تحقیقی می‌توان زندگی ائمه (ع) را در چنین روش نامعقولی محدود کرد؟

## فلسفه امامت

اکنون می‌پردازیم به سومین سخن درباره زندگی امام صادق (ع). آنچه با ملاحظه منابع و مآخذ، برای هر اهل نظری قابل استنباط است - که این

۱. فیلیپ حتی، مستشرق یهودی نویسنده کتاب «تاریخ عرب»

۲. پطروشفسکی، مورخ و محقق روسی نویسنده کتاب «اسلام در ایران»



استنباط، مخصوص زندگی امام ششم هم نیست - سخنی عام است که همه امامان شیعه را باید مشمول آن دانست؛ نهایت، هر یک با ویژگی‌هایی در عمل، متناسب با ویژگی‌های زمان و مکان؛ اما روح و حقیقت کار یکی است و همه در یک راه و راهی یک مقصدند.

برای آگاهی از جهت‌گیری کلی زندگی امام، نخست باید فلسفه امامت را دانست. جریانی که به نام امامت در آیین شیعه شناخته شده و یازده نفر<sup>۱</sup> معین و مشخص در طول مدتی حدود ۲۵۰ سال (میانه سال ۱۱ تا ۲۶۰ هجری) عناصر اصلی آن بوده‌اند، و در حقیقت ادامه نبوت است.

نبی با آرمانها و برنامه‌ای، با ایدئولوژی نوینی، با طرح تازه‌ای برای زندگی انسان و با پیامی برای انسانیت مبعوث می‌شود؛ سالیان عمر خود را در مجاهدت و تلاشی سازنده طی می‌کند و بار امانت خدایی را تا نقطه‌ای که شرایط زمان و فرصت زندگی‌اش رخصت دهد، پیش می‌برد. هرگز در مدت محدود عمر، یک انسان به کامل‌ترین و پخته‌ترین محصول خود نمی‌رسد؛ باید این تلاش ادامه یابد و دنباله کار او به همت کسی یا کسانی - که از همه جهات اصلی و تعیین‌کننده، نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین کسان بدو باشند - گرفته شود و بار امانت تا سرمنزلی امن و قابل بقا و تداوم برسد. این کس یا کسان، اوصیای پیامبر ﷺ و امامان ﷺ امت‌اند، و همه پیامبران بزرگ و آورندگان پیام نوین را اوصیا و جانشینانی بوده است.

### فلسفه نبوت

برای آنکه وثیقه وحی و امام - و به دیگر سخن، فلسفه تفصیلی امامت - دانسته شود، باید وظیفه پیامبر ﷺ و فلسفه و موجب نبوت را دانست. «لقد ارسلنا

۱. از سال رحلت پیامبر اکرم ﷺ تا سال وفات امام حسن عسکری ﷺ

رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط»<sup>۱</sup> پیامبران را با نشانه‌های قاطع و تردیدناپذیر فرستادیم و با آنان کتاب و میزان (مکتب نو و معیارها و ضوابط تازه) فرستادیم تا مردم زندگی‌ای بر اساس قسط و عدل و جامعهای عادلانه و قابل زیست داشته باشند. این، یکی از آیاتی است که فلسفه و علت نبوت و به نگاهی دیگر، وظیفه پیامبران را مشخص می‌سازد. پیامبران آمده‌اند تا دنیا را به شکل نوینی بسازند و نابسامانیها را ریشه کن کنند و رستاخیزی در محیط جاهلی زمان پدید آورند و چنان‌که علی ﷺ - آن سخنگوی وحی و قرآن - در طلیعه حکومت خود فرمود، «حتى يعود اسفلکم اعلامکم و اسفلکم»<sup>۲</sup> بالانشینان بی‌استحقاق را به زیر کشانید و خاک‌نشینان مظلوم را در سطح شایسته زندگی قرار دهید... و به کومه سخن، جامعهای بسازید براساس توحید و عدل اجتماعی و تکریم انسان و تأمین آزادی و برابری حقوقی و قانونی میان همه گروهها و افراد، و نفی استثمار و استبداد؛ یعنی تحمل و تعمیق و میدان دادن به استعدادهای انسان، و تشویق به اندیشمندی و دانش‌آموزی و خلاصه جامعهای که مهد پرورش و تعالی انسان از همه سو و با همه ابعاد اصلی‌اش باشد و او را در مسیر تکامل تاریخی‌اش، از نقطه تحول و نقطه عطفی بس مهم بگذرانند. این است وظیفه‌ای که پیامبران خدا برای قیام به آن برانگیخته شده‌اند.

### امامت؛ ادامه تکلیف نبوت

نتیجه می‌گیریم که امامت نیز - به حکم آنکه ادامه نبوت و پویشی در همان راه است - حاصل همین بار امانت و مکلف به همین تکلیف است. اگر پیامبر

۱. قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۲۵      ۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹

اسلام ﷺ دوپست و پنجاه سال زندگی می‌کرد، چه می‌کرد و در چه جهتی حرکت می‌کرد؟ عمل و جهت‌گیری امام و وصی پیامبر ﷺ عیناً همان است. هدف امامت و راه آن، همان هدف پیامبر ﷺ و راه اوست؛ یعنی ایجاد جامعه و نظام عادلانه اسلامی و کوشش برای دوام و گسترش آن.

البته اقتضای زمانها مختلف است و به همان نسبت تاکتیکها و شیوه‌های خاص هر زمان باید به کار گرفته شود. خود پیامبر اسلام ﷺ آن روز که هنوز راه درازی تا تشکیل نظام اسلامی داشت، طوری عمل می‌کرد، و آن روز که بر اثر گام همیشه استوارش در راه، به دستیابی بر این مقصود نزدیک شده بود، طوری دیگر... و آن زمان که این نظام آرمانی را تازه پرداخته و هنوز در آن نیازها و نقاط ضعف سراغ داشت، تدبیری برای تداوم آن به کار می‌برد؛ و بالاخره آنگاه که خود و تشکیلات خود را مستحکم و مستقر می‌دید، تدبیری دیگر... و آنچه در همه حال محفوظ و یکتوخت بود، همانا جهت‌گیری و هدف والایی بود که به‌خاطر آن برانگیخته شده بود و به‌خاطر آن زنده بود؛ یعنی کوشش برای ایجاد و ادامه محیط و نظامی که در آن انسان بتواند از همه سو و با همه ابعادش تعالی یابد و از همه استعدادها و تواناییهایی که در وجود او نهاده شده، بهره‌مند گردد.

امامان شیعه، همانند خود پیامبر ﷺ، هدفی جز این نداشتند که نظام عادلانه اسلامی را با همان ویژگیها و با همان جهت‌گیری ایجاد کنند و اگر چنین نظامی سر پاست، آن را تداوم و بقا بخشند.

### عناصر سازنده نظام اجتماعی

ایجاد یا ادامه یک نظام اجتماعی به چه عناصر سازنده‌ای نیازمند است؟ نخست به ایدئولوژی راهنما و جهت‌بخشی که در اصل، طراح و پیشنهادکننده آن نظام

است، و سپس به قدرت اجرایی‌های که بتوانند در میان مزاحمتها و مشکلات، راه را به روی تحقق یافتن و پیاده شدن آن نظام بگشایند. می‌دانیم که ایدئولوژی امامان، ایدئولوژی اسلام است و اسلام، مکتب جاودانه انسان است؛ مکتبی که با برخورداری از خصوصیات ویژه خود،<sup>۱</sup> جاودانگی را برای خویش امکان‌پذیر ساخته است.

### برنامه عمومی ائمه علیهم‌السلام

با این ملاحظه، به‌سهولت می‌توان برنامه عمومی امامان شیعه و جانشینان بالاستحقاق پیامبر اکرم ﷺ را دانست. این برنامه در دو بخش انفکاک‌ناپذیر انجام می‌گیرد: بخش اول مربوط به ایدئولوژی است و بخش دوم مربوط به تأمین قدرت اجتماعی.

در زمینه اول، تلاش و همت آنان صرف آن می‌شده است که ایدئولوژی اسلام را تبیین و تحکیم و تطبیق کنند؛ تحریفها و بدعت‌هایی که به وسیله دسته‌های مغرض و مغزهای جاهل در آن پدید می‌آمده، بنمایانند؛ آن را با حوادث روز به روز و نوبه‌نوی زندگی متحول اجتماعی تطبیق کنند و شیوه استفاده حکم حوادث واقع را به آیندگان بیاموزند؛ قسمتهایی از آن را که به‌خاطر اصطکاک با منافع قدرتمندان در بوته اجمال مانده یا به‌دست فراموشی سپرده شده، در خاطره و خاطره‌ها زنده سازند و گوشه‌هایی از آن را که ذهن معمولی نمی‌تواند از متن دست اول اسلام - یعنی قرآن - استنباط کند، با تسلط و معرفت کامل خود،

۱. طراحی شدن بر طبق نیازهای اصیل و ثابت انسان، و اشعار پذیر و قابلیت جذب عناصر منطقی و علمی از هر جا و هر نوع (با حفظ جهت‌گیری اصولی مکتب و در صورت انطباق با جهان‌بینی مکتب) از جمله این ویژگیهاست.

استنباط کنند ... خلاصه، اسلام را همچون ایدئولوژی زنده و زندگی بخش در طول قرون حفظ کنند و راه حفظ آن را تا ابد به شاگردان و آیندگان تعلیم دهند. در زمینه دوم همچنین می‌کوشیده‌اند در هر زمان و به تناسب وضع سیاسی و اجتماعی و جهانی جامعه اسلامی، وسایل و مقدماتی را فراهم آورند تا بتواند به شکلی سریع، زمام قدرت و حکومت را به دست آنان دهد یا در آینده‌ای دراز مدت، خود یا همفکران و یاران و جانشینان‌شان را به قدرت و حکومت برساند. این، خلاصه‌ای از سرگذشت و زندگینامه ائمه اطهار علیهم‌السلام است؛ چیزی که برای آن زیسته و در راه آن شهید شده‌اند ... اگر واقعیتهای تاریخ هم صحت این زندگینامه را شهادت نمی‌داد، شیعه امامان به حکم ایمان و عقیده‌اش نمی‌توانست درباره آن بزرگواران جز این بیندیشد و بگوید ... به هر صورت، گواهی تاریخ، برای هر جستجوگری بسنده و قانع‌کننده است.

#### چهار دوره جریان امامت

جریان امامت - قبل از آغاز غیبت - از نخستین روز پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (ماه صفر سال ۱۱ هجری) پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام (ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری) در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت. در این مدت، امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذرانید و هر دوره با ویژگیهایی از لحاظ موضع‌گیری امامان در برابر قدرتهای مسلط سیاسی.

#### دوره اول: سکوت یا همکاری

دوره اول، دوره سکوت یا همکاری امام یا این قدرتهاست. جامعه نوپا و جدیدالولاده اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت خورده خارجی، و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جا نیفتاده داخلی، به هیچ‌وجه تاب

دو دستگی و اختلاف صفوف را ندارد. کمترین رخنه‌ای در پیکر استوار این جامعه می‌تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویه انحراف واقعیت از حقیقت، آن چنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین علیه‌السلام - که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت به مکتب و جامعه اسلامی است - قابل تحمل نباشد و شاید، به همین جهات که از پیش در آینه بینش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منعکس بود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این شاگرد برگزیده خود فرمان داده بود در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره، سراسر بیست و پنج سال میانه رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (سال ۱۱ هجری) و آغاز خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام (سال ۳۵) را در بر می‌گیرد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مصریان، وضع خود را در آغاز این فترت، این‌گونه تشریح می‌کند: «فما سکت یدی حتی رایت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الی محق دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیہ ثلما او هدما تكون المصیبة به علی اعظم من فوت ولايتکم ... فنهضت فی تلك الأحداث... نخست از همه جریانات کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروه‌هایی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می‌کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه یا ویرانی‌ای پدید آید که خسارات آن عظیم‌تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت... این بود که به پا خستم و کمر بستم...»<sup>۱</sup>

زندگی بیست و پنج ساله علی علیه‌السلام در این دوره، حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعه مسلمانان انجام می‌گرفته است. پاسخها و راهنماییهای آن حضرت به خلفای زمان درباره مسائل

۱. نامه ۶۲ نهج البلاغة فیض الاسلام

سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره، در نهج البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهد تردیدناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام.

### دوره دوم؛ به قدرت رسیدن امام

دوره دوم، دوره به قدرت رسیدن امام است. این دوره، همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت حسن بن علی است که با همه کوتاهی و با وجود ملالها و درسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی غیر قابل تفکیک است، درخشنده ترین سالهای حکومت اسلامی به شمار می آید. روشهای انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه، همراه با قاطعیت و صراحت و جرأت، در این دوره بیش از همیشه تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان، نمونه ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده اند و شیعه همچون خاطره ای گرمی از آن یاد می کرده و دریغ آن را می خورده و رژیمهای زمانهای بعد را در مقایسه با آن محکوم می ساخته است. در عین حال درسی و تجربه آموزنده ای بوده که می توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صدرصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت نیافته یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد و از آن روز روشهای درازمدت و همراه با تربیتهای دشوار و سختگیرانه حزبی را بر امامان بعدی تحمیل کند.

### دوره سوم؛ صلح امام حسن علیه السلام تا شهادت امام حسین علیه السلام

دوره سوم، بیست سال میانه صلح امام حسن علیه السلام (سال ۴۱) و حادثه شهادت امام حسین علیه السلام (محرم سال ۶۱) است. پس از ماجرای صلح، عملاً کار نیمه

مخفی شیعه شروع شد و برنامه ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر ﷺ در فرصت مناسب بود، آغاز شد. این فرصت، طبق برآورد عادی، چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت آمیز معاویه، امید آن وجود داشت. بنابراین می توان دوره سوم را «دوره تلاش سازنده کوتاه مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی» نام داد.

### دوره چهارم؛ روزگار تعقیب

و بالاخره، چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه همین روش در برنامه ای درازمدت است؛ در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزیها و شکستهایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینه کار ایدئولوژیک، و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام.

برای آشنایی بیشتر با زندگی امام صادق علیه السلام (متوفی در سال ۱۴۸ هجری) باید دوره چهارم زندگی امامان را از آغاز، اندکی مشروح تر مورد مطالعه قرار داد. این دوره، از محرم سال ۶۱ پس از شهادت حسین بن علی و آغاز امامت حضرت علی بن الحسین علیه السلام شروع شد. چنان که اشاره شد، در این دوره، امامان اهل بیت با کوشش و تلاش مستمر خود در صدد بودند که در کنار فعالیت ایدئولوژیک و مبارزه با تحریف و تغییری که به وسیله دستهای قدرتمندان مغرض و مغزهای جاهل در خطوط اصلی ایدئولوژی اسلام پدید می آمد، کار پیگیر و درازمدت خود را برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی و عینیت دادن به ایدئولوژی اسلام و احیای قرآن و سنت پیامبر ﷺ و مستقر ساختن نظام علوی، آغاز و تعقیب کنند.

### لزوم ایجاد آمادگی

واضح است که برای چنین برنامه انقلابی و عمیقی، آن هم در جامعه منحطی که سالیان دراز روی ذهنیت و نیز روی واقعیت زندگی او، در جهت تباه سازی، ویرانگری و انحراف فعالیت شده، تاکتیکهای دقیق و آمادگیهای اساسی لازم است. مردمی که در زمان معاویه و پیش از آن، با هزاران وسیله و از هزاران طریق، روحیه اسلامی را از دست داده و یا از اصل، چنین روحیه‌ای را نشناخته‌اند؛ مردمی که بر اثر محروم بودن از رهبران و زمامداران اسلامی اندیش و انسانی‌صفت، در مرداب اندیشه‌های خرافاتی و انگیزه‌های پست غرق شده و از حقیقت اسلام دور افتاده‌اند؛ مردمی که با امام حسن (ع) همکاری نکرده و به کمک حسین بن علی نشتافته‌اند؛ و بالاخره مردمی که بر اثر سختگیریها و اربابهای بنی‌امیه، جرأت و شجاعت اقدام به کارهای بزرگ را از دست داده‌اند. باید در زیر تربیتی چنان سازنده و دگرگون‌ساز قرار گیرند که بتواند شخصیت آنان را در جهت ذهنیت و اخلاق متعالی، صدو هشتاد درجه بگرداند و از آنان انسانهایی صالح بسازد؛ انسانهایی که بتوانند بار سنگین رستاخیز دوباره اسلام را بر دوش بگیرند؛ بار مسئولیت انقلابی همانند انقلابی که پیامبر (ص) در متن جامعه جاهلی زمان خود پدید آورد، و آنگاه مسئولیت اداره جامعه‌ای که بر مبنای این انقلاب به وجود می‌آید. ...

### تجدید انقلاب، دشوارتر از ایجاد آن

تجدید یک انقلاب، گاه از ایجاد آن بسی مهم‌تر و دشوارتر است. روحیه‌هایی استوار، ایمان‌هایی راسخ، مغزهایی نیرومند و فکرهایی بیدار و آگاه و فعال لازم است تا بتوانند این بار فرساینده را برای مدتی دراز روی دوش نگه دارند. اکنون

چه کسی برای این کار آماده است؟ آن شیعه‌ای که قیام حسین بن علی را تحمل نمی‌کند؟ آن شیعه‌ای که با امام حسن (ع) راه نمی‌افتد؟ بی‌گمان هر قیام و اقدامی که به اتکاء عناصر ناپخته و تربیت نشده‌ای از آن قبیل واقع شود، فرجامی ندامت‌انگیز و خسارت‌بار خواهد داشت. تجربه توابین (ا) و سپس قیام مختار و ابراهیم بن مالک گواه صادق این ادعاست.

### امام سجاده (ع) بر سر دو راهی

اکنون امام علی بن الحسین پس از حادثه عاشورا بر سر یک دو راهی است: یا باید با ایجاد هیجان و احساسات - که کسی چون او به سهولت قادر است در میان جمع معتقدان و علاقه‌مندان به خود، آن را به وجود آورد - به یک ماجراجویی و عمل متهورانه دست زند؛ پرچم مخالفتی برافرازد؛ حادثه شورانگیزی بیافریند؛ ولی بر اثر آماده نبودن ابزار لازم برای اقدام عمیق و پایداری، چون شعله‌ای فرو بخوابد و صحنه را برای ترک تازیهای بنی‌امیه در میدان فکر و سیاست خالی کند. ... و یا باید احساسات سطحی را به وسیله تدبیری پخته و سنجیده مهار کند و نخست مقدمه واجب کار بزرگ خود را فراهم آورد؛ اندیشه راهنما و نیز عناصر صالح برای شروع به کار اصلی - تجدید حیات اسلام و بازآفرینی جامعه اسلامی و نظام اسلامی - را تأمین کند؛ عجلتاً جان خود و تعداد بسیار معدود یاران قابل اتکاء خود را حراست نماید و میدان را در برابر حریف‌ها رها نکند؛ تا زنده است و تا از چشم جستجوگر و هراسان دستگاه بنی‌امیه پنهان است، در این جبهه - جبهه سازندگی افراد صالح و تعلیم اندیشه راهنما - به مبارزه‌ای بی‌امان ولی پنهان مشغول باشد و آنگاه ادامه این راه را که بی‌گمان به سر منزل مقصود بسی نزدیک‌تر است، به امام پس از خود بسپارد.

## انتخاب راه دشوارتر

اکنون امام در میان این دو راه، کدام را انتخاب خواهد کرد؟ شک نیست که راه نخست، راه فداکاران است؛ ولی رهبر مسلکی که شعاع تأثیر عمل او نه تنها دایره محدود زمان خودش، بل سراسر عمر تاریخ را در بر می‌گیرد، کافی نیست فداکار باشد؛ بلکه علاوه بر آن باید ژرف‌نگر و دوراندیش و پرحوصله و سخت‌باندبیر نیز باشد... و این همه، شرایطی است که راه دوم را برای امام حتمی و قطعی می‌سازد. و امام علی بن الحسین دومین راه را که بسی دشوارتر و حوصله‌گیرتر و قهرمانانه‌تر بود، برگزید و سرانجام نیز جان بر سر آن نهاد. (سال ۹۵ هجری)

## نقش سازنده امام سجاد

بعدها امام صادق در حدیثی، وضع و حال امام چهارم و نقش سازنده او را چنین ترسیم کرده است:

«ارتد الناس بعد الحسين إلا ثلاثة: أبوخالد الكابلي و يحيى بن أم الطویل و جبیر بن معطم ثم إن الناس لعقوا و كثروا، و كان يحيى بن أم الطویل يدخل مسجد الرسول الله و يقول: كفرنا بكم وبدا بيننا و بينكم العداوة والبغضاء؛<sup>۱</sup> پس از حسین بن علی همه از راه بازگشتند، مگر سه نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن معطم؛<sup>۲</sup> بعدها مردم دیگر به آنها پیوستند و جمع شیعیان انبوه

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴. در روایت دیگری، نام جابر بن عبدالله انصاری نیز بر این سه نفر افزوده شده است. و باز در روایت دیگری به جای جابر بن عبدالله، سعید بن مسیب مخزومی، و به جای جبیر بن معطم، حکیم بن جبیر نام آورده شده است (بحار، ج ۴۶، ص ۴۴). و باز در روایت دیگری، بر این همه، نام سعید بن جبیر افزوده و به جای جبیر بن معطم، محمد بن جبیر بن معطم ذکر شده است (رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۱۱۵).
۲. به نظر محقق شوشتری، عالم رجالی معاصر (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۹۹) «جبیر بن معطم» این حدیث، تحریف شده «حکیم بن جبیر بن معطم» است.

گشت. یحیی بن ام طویل به مسجد پیامبر در مدینه می‌آمد و خطاب به مردم می‌گفت: ما به شما (و راه و آیین شما) کافریم و میان ما و شما دشمنی و خشم و کینه قرار دارد.

چه حادثه شگفت‌انگیزی!... پس از واقعه عاشورا همه رفتند؛ همه از راه برگشتند؛ همه از آینده جذاب و دلگرم‌کننده‌ای که آنها را به خود می‌کشید، مأیوس شدند؛ از همه آرزوها و آرماتهای تشیع صرف‌نظر کردند؛ فقط به نام تشیع و به اینکه در دل به امامان عقیده و محبت داشته باشند، قناعت ورزیدند... و می‌دانیم که این‌گونه شیعیان، همیشه در تاریخ بوده‌اند و هنوز هم اکثریت مهم شیعه را تشکیل می‌دهند.

در میان چندین هزار شیعه زمان امام سجاد، فقط سه نفر در راه ماندند؛ فقط سه نفر وفاداری خود را نسبت به راه امامان حفظ کردند؛ تنها این سه نفر بودند که از دیدن چهره واقعی و درنده‌خویی و ددمنشی حکومت بنی‌امیه، که همیشه در زیر نقابی از تظاهر به مسلمانی پنهان بود، وحشت نکردند؛ دست و پای خود را گم نکردند؛ چیزی بر خلاف انتظار نیافتند و با همان عزم پولادین، راه خود را تعقیب کردند...

## قاطعیت ایدئولوژیک

یحیی بن ام طویل به مسجد مدینه داخل می‌شد، در میان جمع مسلمانان و معتقدان به امام می‌ایستاد و خطاب به شیعیان مدعی، سخنی را که ابراهیم بنشکن به بت‌پرستان زمان خود می‌گفت، تکرار می‌کرد:

«ما از شما و از آنچه به جای خدا عبادت می‌کنید، بیزاریم. ما به شما کافر شدیم. میان ما و شما خشم و کین و دشمنی وجود دارد، تا آن



زمان که منحصرأ به عبودیت خدا درآید<sup>۱</sup>

این سخنی است که قرآن از قول ابراهیم و گرویدگان به او در رویارویی با معارضان زمان نقل می‌کند. این همان قاطعیت ایدئولوژیک و جبهه‌گیری پیروان و وابستگان به یک مکتب دگرگون‌ساز است در برابر کسانی که به خاطر دل‌بستگی‌ها و پایبندی‌شان به آرزوهای پست و حقیر مادی، پیام نبی را نمی‌پذیرند و با آن به معارضة بر می‌خیزند؛ و این همان چیزی است که با اولین گام‌های دعوت هر یک از انبیا پیش می‌آمد. انبیا با اولین شعارهای مکتب خود، آن وحدت و یکپارچگی گمراهانه‌ای را که در میان مردم زمانشان از پیش بوده، بر هم می‌زدند. از میان کاروان بدعاقبتی که در زیر پرچم پیشوایان مردمی خوار، به سوی دره تباهی و نابودی راه می‌سپرد، عده‌ای را بیرون می‌کشیدند؛ لااقل گروهی را از این سرنوشت تلخ نجات می‌دادند... و میان جبهه واحد و یکپارچه باطل زمان، اختلاف می‌افکندند. بر سر آدمیانی که همچون گوسفندانی بی‌خبر و سر به راه در حرکت بودند، نهیب می‌زدند؛ غریو بر می‌آوردند؛ آنان را هشیار می‌ساختند؛ جلوی سیل بنیان‌کن گمراهی را می‌گرفتند؛ و البته گروه‌هایی هم از زیر دست نبی رد می‌شدند؛ از راهی که او بدان می‌خواند، منحرف می‌گشتند و در پر تگاه سقوط معنوی و مادی در می‌غلتیدند.

### صف‌بندی انبیا با جبهه مقابل

پس انبیا با حضور خود، با دعوت خود و با شروع مبارزه خود، یک صف‌بندی و جبهه‌بندی ناگزیر به وجود می‌آورند؛ میان آنان که به سابقه حسن حق‌پذیری یا

۱. قرآن کریم، سوره ممتحنه، آیه ۴

موضع طبقاتی و اجتماعی، به او و مکتب و راه او گرویده‌اند، و آنان که به خاطر دنباله‌روی از هوسها و دل‌بندی به آرزوهای حقیر و قناعت به ماحضر ذلت‌بار زندگی، از او روی بر تافته یا در برابر او ایستاده‌اند. و این همان صف‌بندی ناگزیری است که امیرالمؤمنین علیه السلام بدین گونه آن را بیان می‌کند: «من لم یکن معنا کان علینا»<sup>۱</sup> هر که با ما نیست، بر ماست. یعنی در این میدان، حد وسط و منطقه‌ای امن و سلامت وجود ندارد... هر که از صف توحید جدا شد، ولو به خیال خود در وسط بماند - ملحق به جبهه طاغوت است. بی‌طرفی در اینجا واژه‌ای بی‌معناست. و این همان نهیبی است که یحیی بن ام‌طویل - یار و محرم اسرار و شیعه واقعی امام سجاده علیه السلام - بر سر شیعیان اسمی زمان خود می‌زند که به نام تشیع و ولایت دل خوش کرده، در لاک خودخواهی و سودجویی نقد و نزدیک خود فرو رفته و همه آرمانهای تشیع و ولایت ولی الله را فراموش کرده بودند: «ما به شما کافر و از شما بیزاریم، و میان ما و شما خشم و کینه برقرار است».

### پیوستن عناصر صالح به امام

آن روز که ولایت واقعی - یعنی گره‌خوردگی و جوشیدگی شیعه با امام - جای ادعاهای پوچ را بگیرد و شیعه از لحاظ فکر و عمل و روحیه با امام خود اتصالی جدایی‌ناپذیر بیابد؛ به طوری که با شمشیر هم نتوانند از یکدیگر جدایشان کنند، یحیی بن ام‌طویل نیز همچون بخشی از پیکر تشیع با آنان و از آنان خواهد بود و این دشمنی و جدایی، به برادری و خویشاوندی بدل خواهد شد. و چنین نیز شد؛ بر اثر کوشش و مجاهدت مستمر امام و یاران معدودش - که نمونه‌ای از آنان را

۱. بشاره المصطفی، ص ۲۶

در باره یحیی بن ام طویل می بینیم<sup>۱</sup> - عناصر صالح و لایق و کسانی که قابلیت آن رسالت دشوار را داشتند، به تدریج به امام و جمع کوچک شیعه پیوستند، که از امام صادق (ع) در حدیث یاد شده نقل می کند: «فَمِنْ أَنْ النَّاسِ لِحَقِّهِ وَ كَثْرَتِهِ» سپس مردم دیگری به آنان پیوستند و جمع شیعه انبوه گشت. بدین ترتیب کار امام سجاد (ع) آغاز شد و - چنان که اشاره کردیم - همین شیوه عمل و برخی از موضع گیریهای دیگر امام که به بخشی از آنها اشاره کوتاهی خواهیم کرد، به بهای جان او و بعضی از نزدیک ترین یارانش تمام شد. البته من در زندگی امام چهارم، نشانی از تعرض صریح به دستگاہهای قدرت و حکومت نمی بینم. شیوه مدبرانه کار نیز همین را ایجاب می کرده است.

### برخورد هوشمندانه امام

اگر آن گفتگوهای تند و سرشار از طعن و ادعای استحقاق خلافت و حکومت - که نمونه هایی از آن را در حالات امام موسی بن جعفر (ع) و برخی دیگر از ائمه (ع) با خلفای زمان مشاهده می کنیم - میان امام سجاد (ع) و عبدالملک بن مروان،

۱. نمونه دیگری از روش یاران امام سجاد که باز درباره همین شیعی بزرگوار در حدیثی چنین آمده: یحیی بن ام طویل را دیدم که در کناسه (یکی از محله های شهر کوفه) ایستاده بود و با صدای بلند فریاد می زد: ای گروه دوستان خدا! ما بیزاریم از آنچه می شنوید. هر کس علی را لعنت کند، لعنت خدا بر او باد. ما بیزاریم از مروانیان و از آنچه به جای خدا می پرستند. آنگاه صدای خود را آهسته می کرد و گویا به عنوان دستوری به دوستان نزدیک می گفت: با آن کس که اولیای خدا را دشنام می دهد، منتهینید یا آن کس که در راه ما شک دارد، کنار میاید. هر کس به حاجتی از شما نیازمند بماند، به او خیانت کرده اید. آنگاه این آیه را می خواند: «إِنَّا اعْتَدْنَا لِلْظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ» ما برای ستمگران آتشی فراهم کرده ایم که لهب و دود آن همچون خیمه های آنان را فرا گرفته است [سوره کهف، آیه ۲۹]. (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۹۹)

مقتدرترین خلیفه اموی، رد و بدل می شد، بدون تردید امام پیش از آنکه موفق به انجام رسالت خاص خود شود، به شهادت می رسید و تشکیلات تازه سامان خود را معوق می گذارد؛ و این از یک رهبر مسلکی و الهی که جز به پیشبرد مکتب و فکر خود نمی اندیشد و مطلقاً شتابی برای دست یافتن به حکومت شخصی ندارد، به هیچ وجه منطقی و پذیرفته نبود.

### موضع حقیقی امام در برابر قدرت مسلط

در موارد نادری، موضع حقیقی امام در برابر قدرت مسلط زمان احساس می شود؛ لیکن نه آن چنان که امام را آشکارا رویاروی وی قرار دهد؛ بلکه فقط به آن اندازه که تاریخ را و نیز تا حدودی جو نزدیک به خود را در جریان عمل و حرکت خود بگذارد.

از جمله این نمونه ها، نامه نکوهش بار و بی نهایت تکان دهنده ای است که امام برای یکی از رجال دینی وابسته به دستگاه بنی امیه به نام «محمد بن شهاب زهری» می نویسد؛ که در واقع باید گفت امام این نامه را برای تاریخ و نسلهای پس از خود می نویسد، نه برای محمد بن شهاب؛ زیرا محمد کسی نبود که پس از آن همه وابستگی، از سفره چرب و نرم و از نفوذ و اقتدار و نام و نشانی که به برکت آن دستگاه به دست آورده بود، صرف نظر کند؛ و دیدیم که صرف نظر نکرد؛ در سراسر عمر خود برای آنان و با آنان بود؛ حتی برای آنان کتاب هم نوشت<sup>۱</sup> و در جهت

۱. «می پنداشتیم از زهری بسیار حدیث نقل کرده ایم تا آنگاه که ولید کشته شد. دفترها بود که از خزانه ولید بر چهارپایار می شد و می گفتند اینها از دانش زهری است» (طبقات ابن سعد، ج ۲، جزء ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶)

مصالح آنان حدیث هم نقل و یا جعل کرد.<sup>۱</sup> پس این نامه، سندی است از امام سجاد (ع)، که وضع زمان و وضع خود را در برابر اوضاع زمانه تشریح می‌کند. متن این نامه در کتاب شریف «تحف العقول» نقل شده و می‌تواند مورد مراجعه قرار گیرد. نمونه دیگر، پاسخی است که به نامه عبدالملک می‌دهد. در این نامه، عبدالملک آن حضرت را بر ازدواج با کنیزک آزاد شده‌اش شحاتت کرده بود و بدین وسیله خواسته بود هم به حضرت بفهماند که از همه کار او - و حتی از امور داخلی و شخصی او - باخبر است، و هم خویشاوندی خود را به یاد وی آورد و چنان‌که شیوه امثال اوست، در مواردی از طریق استمالت با او کنار آید. امام در پاسخ او ضمن یادآوری نظر اسلام در این باره که مسلمانی و ایمان به خدا همه امتیازات دیگر را از میان برمی‌دارد، با طنزی پنهان، او را به گذشته جاهلی پدرانش، و شاید به وضع جاهلی اکنون خودش، سرزنش می‌فرماید:

«فلا لؤم علی امرء مسلم إنما الؤم للجاهلیة؛ فرد مسلمان، هیچ پستی و خواری ندارد؛ پستی فقط در فرومایگی جاهلیت است و پس وقتی نامه به خلیفه اموی رسید، پسرش سلیمان - که او نیز همچون پدر، طنز و سرزنش امام را در این گفتارش حس کرده بود - گفت: عجب تفاخری بر تو کرده است ای امیرالمؤمنین! و خلیفه که از فرزند سبکسر خود عاقل‌تر و به عواقب درگیری با امام شیعیان واقف‌تر بود، گفت: چنین مگو پسر ما! این زبان بنی‌هاشم است که راه می‌شکافد...»<sup>۲</sup>

نمونه دیگر، پاسخی است که به تقاضای عبدالملک بن مروان می‌دهد.

۱. رک: «اجوبة مسائل جلاله» سید شرف‌الدین عاملی، ص ۵۹ - ۶۰ و نیز «دراسات فی الکافی والصحیح»، ص ۲۶۱

۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۶ - ۱۴۷، به نقل از کالی، ج ۵، ص ۲۴۴

عبدالملک شنیده بود که شمشیر پیامبر (ص) در اختیار امام است. کسی را نزد آن حضرت فرستاد و تقاضا کرد شمشیر را به او هبه کند و ضمناً یادآور شد که امام هرگونه امری و کاری با او داشته باشد، در انجامش حاضر است. امام جواب عبدالملک را داد. خلیفه نامه‌ای به حضرت نوشت و وی را تهدید کرد که سهمیه بیت‌المال او را قطع خواهد کرد. امام در پاسخ به او نوشت: اما بعد. خداوند عهده‌دار شده است که بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است، نجات بخشد و از آنجا که گمان ندارند، روزی دهد... و در قرآن فرموده است: همانا خدا دوست نمی‌دارد هیچ خیانتگر ناسپاس را... اکنون بنگر که کدام از ما دو نفر با این آیه منطبق‌تریم.<sup>۱</sup>

### فعالیت آرام و پنهان

از این نمونه‌ها که بگذریم، در مجموع، دوران زندگی امام سجاد (ع) با فعالیتی آرام و زیر پرده و در جهت سازندگی افراد صالح و قوام بخشیدن به طرز فکر شیعی در ذهن پیروان و مبارزه با تحریف‌ها همراه بود. در واقع، گام نخستین در راه آرمان تشیع - یعنی تحقق دادن به نظام اسلام و ایجاد حکومت علوی - به وسیله آن حضرت برداشته شده است و البته چنان‌که اشاره شد، این روش به ظاهر مسالمت‌آمیز، به هیچ وجه موجب آن نشد که امام و یارانش همیشه از آسیب قهر و کین دستگاه قدرت بنی‌امیه در امان بمانند.

از یاران امام چندین نفر به وضعی فجیع کشته و عده‌ای آواره و دور از شهر و دیار و اسیر زندانها شدند و خود آن حضرت حداقل یک مرتبه با وضعی تأثرانگیز و

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۵

در حالی که به غل و زنجیر بسته شده بود و یا پاسبانان بسیار حفاظت می‌شد، از مدینه به شام برده شد و بارها و بارها مورد تعرض و آزار و شکنجه مخالفان قرار گرفت و عاقبت نیز در سال ۹۵ هجری به وسیله ولید بن عبدالملک - خلیفه اموی - مسموم شد و به شهادت رسید.<sup>۱</sup> درود بی‌پایان خدا و سپاس جاودانه انسانها بر او باد.

### شاخصه دوران امام باقر (ع)

دوران زندگی امام پنجم، امام باقر (ع) به طور کامل ادامه منطقی دوران زندگی امام سجاده (ع) است. اکنون دیگر، جمعی گرد آمده‌اند و شیعه دوباره احساس وجود و شخصیت می‌کند. دعوت شیعی که چند سالی بر اثر حادثه کربلا و حوادث خونین پس از آن - مانند حادثه حرّه و حادثه توابعین - و سختگیریهای خلفا متوقف مانده بود و جز در پوششهای بسیار ضخیم ارائه نمی‌شد، اکنون در بسیاری از اقطار کشورهای اسلامی، مخصوصاً در عراق و حجاز و خراسان، ریشه دوانیده و قشر وسیعی را به خود متوجه ساخته و حتی در دایره‌های محدودتر به صورت یک پیوند فکری و عملی که می‌توان از آن به یک «تشکیلات حزبی» تعبیر کرد، درآمد است. آن روزی که امام سجاده (ع) می‌فرمود: «در همه حجاز، دوستان و علاقه‌مندان ما به بیست نفر نمی‌رسند»<sup>۲</sup> سپری شده و اکنون هنگامی که امام باقر (ع) به مسجد پیامبر (ص) در مدینه وارد می‌شود، جماعت انبوهی از

۱. بحث درباره زندگی امام سجاده (ع) و نمودارهای مجاهدت و تلاش توانفرسایش و حوادث مختلف روزگار، از شیرین‌ترین و عبرت‌انگیزترین بخشهای زندگی امامان شیعه است. به امید مقاله‌ای مستقل در این مقوله.

۲. شرح النهج، ج ۴، ص ۱۰۴ و بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۲

مردم خراسان و دیگر مناطق گرد او را می‌گیرند و از مسائل فقهی سؤال می‌کنند. کسانی چون طاووس یمانی و قتاده بن دعامه و ابوحنیفه و دیگران و دیگران که رجال نام‌آور دانش دین و البته در غیر جهت‌گیری امامت و شیعه به‌شمار می‌آیند، آوازه دانش وسیع امام را شنیده و برای استفاده و یا برای احتجاج و مجادله، به او روی می‌آورند. شاعری چون «کمیت اسدی» با آن زبان فصیح و هنر سرشار، مهم‌ترین اثر هنری اش قصیده‌هایی است به نام «هاشمیات» که دست به دست و زبان به زبان می‌گردد و مردم را با حق آل محمد و فضل و دانش و ارج معنوی آنان آشنا می‌سازد. از سوی دیگر خلقای مروانی بدان جهت که پس از دوران اقتدار بیست ساله عبدالملک بن مروان (متوفی به سال ۸۶) و فرو کوفتن همه سرهای داعیه‌دار و فرو نشاندن همه شعله‌های مخالفت، احساس امن و رضایت می‌کنند، و هم بدان جهت که متاع آسان به‌دست آمده خلافت را مانند گذشتگان خود قدر نمی‌دانند، و هم نیز به جهت سرگرمی‌هایی که معمولاً لازمه آن جاه و جلال است، چندان به کار تشیع نمی‌پردازند و در نتیجه، امام و یارانش تا حدودی از تعرضهای آنان در امانند.

باری، اوضاع از چندین جهت به سود امامت و تشیع تغییر یافته است؛ پس قهراً می‌توان نتیجه گرفت که امام باقر (ع) در دوران امامت خود گامی پیش رفته و تلاش و مجاهدت شیعی را به سمت آخرین گام، مرحله‌ای فراتر برده است و همین است که شاخصه دوران امامت امام باقر (ع) را تشکیل می‌دهد.

### اشاعه دعوت هدفدار

در یک مطالعه کوتاه، سراسر دوران نوزده ساله امامت امام باقر (ع) را (از سال ۹۵ تا سال ۱۱۴) بدین گونه می‌توان خلاصه کرد: پدرش - امام سجاده (ع) - در آخرین

لحظات عمر، او را به پیشوایی شیعه و جانشینی خود بر می‌گزیند و این منصب را برای او در حضور دیگر فرزندان و وابستگانش مسجل می‌کند. صندوقی را که به زبان روایات، انباشته از دانش<sup>۱</sup> یا حاوی سلاح رسول الله است، پدو نشان می‌دهد و می‌فرماید: «ای محمد! این صندوق را به خانه‌ات ببر». سپس خطاب به دیگران می‌گوید: «در این صندوق از درهم و دینار چیزی نیست، بلکه انباشته از علم است»<sup>۲</sup> و گویا بدین ترتیب و با این زبان، میراث بر رهبری علمی و فکری (دانش) و فرماندهی انقلابی (سلاح پیامبر) را به حاضران معرفی می‌کند.

از نخستین لحظات، تلاش وسیع و پُر دامنه امام و یاران راستین او در اشاعه دعوت هدفدار و زیر و روکن تشیع، مطلق تازه می‌گیرد. گسترش دامنه این دعوت چنان است که علاوه بر مناطق شیعه‌نشین - مانند مدینه و کوفه - مناطق جدیدی، به‌ویژه بخشهایی از کشور اسلامی که از مرکز حکومت بنی‌امیه دور است نیز بر قلمرو طرز تفکر شیعی افزوده می‌شود. و خراسان را در این میان می‌توان بیش از همه نام برد، که نفوذ تبلیغات شیعی در مردم آن سامان را در روایات متعددی مشاهده می‌کنیم.<sup>۳</sup>

### واقعیت تأسفبار اجتماعی و ذهنی

آنچه در سراسر این تلاش توانفرسا، امام و یارانش را به حرکتی سکون‌ناشناس برمی‌انگیزد و وظیفه الهی را دم‌به‌دم بر آنان فرو می‌خواند، واقعیت تأسفبار

۱. بحار، ج ۴۶، ص ۲۲۹ همان.

۲. از جمله، روایت ابی حمزه ثمالی: «حتی اقبل ابوجعفر علیه السلام و حوله اهل خراسان و غیرهم یسئلونه عن مناسک الحج» (بحار، ج ۴۶، ص ۳۵۷) و روایتی که ماجرای گفتگوی عبرت‌انگیز و کوبنده یکی از علمای خراسان با عمر بن عبدالعزیز را نقل می‌کند. (ر.ک: بحار، ج ۴۶، ص ۳۳۶)

اجتماعی و ذهنی است. آنان در برابر خود، مردمی را مشاهده می‌کنند که از سویی بر اثر تربیتی تبه‌ساز و ویرانگر، روز به روز در جریان فساد عمومی جامعه مستغرق تر و ساقط تر می‌شوند و کم‌کم کار به جایی رسیده است که عامه مردم نیز مانند سردمداران و مسئولان، حتی گوش به دعوت نجات‌بخش امامت نمی‌دهند. «ان دعونا هم لم یستجیبوا لنا»<sup>۱</sup> اگر بخوانیم‌شان، دعوت ما را نمی‌پذیرند. و از سوی دیگر، در آن جریان انحرافی که همه چیزش، حتی درس و بحث و فقه و کلام و حدیث و تفسیرش در جهت تمنیات و خواسته‌های طواغیت اموی است، هیچ دریچه‌اسید دیگری به روی آنان گشوده نیست؛ و اگر تشیع نیز کمر به دعوت و هدایت آنان ننهد، راه هدایت یکسره بر آنان بسته شده است؛ و «ان ترکناهم لم یهتدوا بغیرنا»<sup>۲</sup> و اگر واگذاریم‌شان، با هیچ وسیله دیگری هدایت نمی‌شوند.

### موضع‌گیری خصمانه امام

بر اساس درک عمیق همین واقعیت ناپسندان اجتماعی، امام موضع‌گیری خصمانه خود را در برابر قدرتهای فکری و فرهنگی؛ یعنی شعرا و علمای خودفروخته - که آفرینندگان جو ناسالم فکر اجتماع‌اند - بر ملا می‌سازد و با فرو کوفتن تازیانه شماتت خود بر سر آنان، اگر نه در وجدان خفته خود آنان، در ذهن و دل دنباله‌روان بی‌خبرشان، موجی از تنبه و هوشیاری برمی‌انگیزد. با لحنی اعتراض‌آمیز به «کثیر» شاعر می‌فرماید: عبدالملک را ستودی؟<sup>۳</sup> و او رندانه یا ساده‌لوحانه در صدد رفو کردن گناه خود برمی‌آید و چنین پاسخ می‌دهد: او را

۱. بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۸ همان.

۲. همان.

پیشوای هدایت خطاب نکردم، بلکه او را «شیر» و «خورشید» و «دریا» و «ازدها» و «کوه» خواندم؛ و شیر، سگی است و خورشید، جسم جامدی و دریا، پیکری جانی و ازدها، حشره متعفنی و کوه، سنگ سختی... و امام در برابر این عذر و توجیه ناموجه، تبسم معناداری می‌کند و آنگاه «کمیت» - شاعر انقلابی و هدفدار - برمی‌خیزد و یکی از قصاید هاشمی خود را انشاء می‌کند<sup>۱</sup> و خاطره‌ای از مقایسه میان این دوگونه کار هنری، در ذهن حاضران و همه کسانی که این ماجرا به گوششان رسیده و می‌رسد، بر جای می‌گذارد.<sup>۲</sup>

### استفاده از فرصتها

عکرمه، شاگرد معروف ابن عباس که از اعتبار و حیثیتی عظیم در میان مردم برخوردار است، به دیدن امام می‌رود و چنان تحت تأثیر وقار و معنویت و شخصیت روحی و علمی امام قرار می‌گیرد که بی‌اختیار در آغوش امام می‌افتد و خودش با شگفتی می‌گوید: من با بزرگانی چون ابن عباس نشسته‌ام و هرگز در برابر آنان چنین حالتی بر من ترفته است. و امام در جواب می‌فرماید: «ویلک یا عبید اهل الشام آنک بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فیها اسمہ»؛ وای بر تو ای برده حقیر شامیان! تو اینک در برابر خانمهایی قرار گرفته‌ای که به اذن خدا رفعت یافته و کانون یاد خدا گشته است.<sup>۳</sup>

۱. قصیده‌ای که با این بیت شروع می‌شود:

من لقلب متیم مستهام  
عبر ما صوبة و لا احلام  
و به این بیت پرمغز و کوبنده و سرشار از معرفت می‌رسد:

ساسة لا کمن برعی الذا  
من سواء و رعية الانعام  
۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰۷  
۳. بحار، ج ۴۶، ص ۲۵۸

امام در هر فرصت مناسبی با نشان دادن گوشه‌ای از واقعیت تلخ و مرارت‌بار زندگی شیعی و تشریح فشارها و شدت عملهایی که از سوی قدرتهای مسلط بر امام و یارانش می‌رود، احساسات و عواطف مردم غافل را تحریک می‌کند و خون مرده و راکد آنان را به‌جوش می‌آورد و دلهای کرخ شده آنان را هیجانی می‌بخشد... یعنی آنان را آماده‌گرایشهای تند و جهت‌گیریهای انقلابی می‌سازد.

### داستان بنی اسرائیل در جامعه فرعون

به مردی که از آن حضرت پرسیده است: چگونه صبح کرده‌اید، ای فرزند پیامبر! چنین خطاب می‌کند:

«آیا وقت آن نرسیده است که بفهمید ما چگونه‌ایم و چگونه صبح می‌کنیم؟! داستان ما، داستان بنی اسرائیل است در جامعه فرعون، که پسرانشان را می‌گشتند و زنانشان را زنده می‌گرفتند! بدانید که اینها (بنی‌امیه) پسران ما را می‌گشتند و زنان ما را زنده می‌گیرند...».

و پس از این بیان گیرا و برانگیزاننده، مسئله اصلی - یعنی اولویت داعیه شیعی و حکومت اهل بیت - را پیش می‌کشد:

«عرب می‌پنداشت که برتر از عجم است؛ زیرا محمد عربی است، و عجم بدین پندار گردن می‌نهاد. قریش می‌پنداشت که بر دیگر قبیله‌های عرب برتری دارد؛ زیرا محمد قریشی است، و آنان بدین پندار گردن می‌نهادند... اگر آنان در این ادعا صادقند، پس ما از دیگر شاخه‌های قریش برتریم؛ زیرا ما فرزندان و خاندان محمدیم و کسی با ما در این نسبت شریک نیست.»

مرد که گویا سخت به هیجان آمده، می‌گوید: به شما خاندان مهر می‌ورزیم، به خدا... و امام که او را تا مرز پیوستگی کامل فکری و قلبی و عملی (ولایت) جلو



آورده، آخرین سخن آگاهی بخش و هشیارگر را نیز به او می گوید:

پس خود را آمادهٔ بلا کن. به خدا سوگند بلا به شیعیان ما نزدیک تر است از سیل به دامنهٔ کوه، و بلا نخست ما را می گیرد و سپس شما را؛ همچنان که راحت امتیت، اول به ما می رسد و آنگاه به شما.<sup>۱</sup>

### مغز متفکر اندام زنده

در دایره‌ای محدودتر و مطمئن تر، روابط امام با شیعیان از ویژگیهایی دیگر برخوردار است. در این ارتباطات، امام را آن سان مشاهده می کنیم که در پیکرهٔ زنده، مغز متفکری را در رابطه با اعضا و جوارح، و قلب تپنده‌ای را در کار تغذیهٔ اندامها و بدنه‌ها.

نمودارهایی که از ارتباطات امام با این جمع، در دسترس اطلاع ماست، از یک سو نمایشگر صراحتی در زمینهٔ آموزشهای فکری است، و از سوی دیگر نشان دهندهٔ پیوستگی و تشکل محاسبه شده میان آنان با امام.

### درس رازداری

فضیل بن یسار<sup>۲</sup> از نزدیکترین یاران رازدار امام، در مراسم حج با آن حضرت همراه شد. امام به حاجیانی که پیرامون کعبه می گردند، می نگرد و می گوید: در جاهلیت نیز بدین گونه می گردیدند! فرمان، آن است که به سوی ما کوچ کنند و پیوستگی و دوستی خود را به ما بگویند و یاری خویش را بر ماعرضه کنند. قرآن (از قول ابراهیم) می گوید: «یا اهلای دلهایی از مردم را مشتاق ایشان کن». به جابر

۱. بحار، ج ۴۶، ص ۳۶۰

۲. شرح ستایش امام از فضیل را در قاموس الرجال، ج ۹۷، صص ۳۴۳-۳۴۵ ببینید.

جعفی در نخستین دیدارش با امام سفارش می کند که به کسی نگوید از کوفه است؛ و انمود کند از مردم مدینه است. و بدین گونه به این شاگرد نوآموز که گویا قابلیت فراوان او برای تحمل اسرار امامت و تشیع، از آغاز نمایان بوده است، درس رازداری و کتمان می آموزد... و همین شاگرد مستعد است که بعدها به عنوان صاحب راز امام معرفی می شود و کار او با دستگاه خلافت به اینجا می رسد.

### وجود رابطهٔ تشکیلاتی

نعمان بن بشیر می گوید: من در سفر حج با جابر بودم. در مدینه بر ابی جعفر - امام باقر علیه السلام - درآمد و در روز آخر با آن حضرت خداحافظی کرد و شادمانه از نزد او بیرون آمد. رهسپار کوفه شدیم. در یکی از منازل بین راه، شخصی به ما رسید (نعمان نشانه‌های آن شخص و گفتگوی کوتاه او با جابر را نقل می کند) و نامه‌ای به جابر داد. جابر نامه را بوسید و بر چشم نهاد و سپس باز کرد و خواند. دیدم هرچه نامه را می خواند، چهره‌اش گرفته و گرفته تر می شود. نامه را به آخر رسانید و پیچید و ما در ادامهٔ راه به کوفه رسیدیم؛ اما جابر را شادمان ندیدم. روز بعد از ورود به کوفه، به ملاحظهٔ احترام جابر، به دیدارش شتافتم. ناگهان با منظرهٔ شگفت‌آوری روبه‌رو شدم. جابر در حالی که مانند کودکان بر نی سوار شده و گردنبندی از کعب گوسفند بر گردن افکنده بود و شعرهای بی سر و تهی می خواند، از خانه بیرون آمد؛ نگاهی به من افکند و هیچ نگفت. من نیز سخنی نگفتم، ولی از این وضع بی اختیار گریه‌ام گرفت. کودکان گرد من و او جمع شدند و او بی خیال به راه افتاد و می رفت تا به رجه رسید و کودکان همه جا او را دنبال می کردند... مردم به همدیگر می گفتند جابر بن یزید دیوانه شده است. چند روزی بیش نگذشته بود که نامهٔ خلیفه - هشام بن عبدالملک - به حاکم کوفه

رسید که نوشته بود: تحقیق کن مردی به نام جابر بن یزید جعفری کیست؛ دستگیرش کن و گردنش را بزن و سر او را نزد من بفرست. حاکم از حاشیه نشینان سراغ جابر را گرفت. گفتند: امیر به سلامت باد! او مردی است که از فضل و دانش و حدیث پرخوردار بود؛ امسال حج کرد و دیوانه شد و هم اکنون در رحبه بر نی سوار است و با کودکان به بازی سرگرم. نعمان گوید: حاکم برای اطمینان بر سر جابر و کودکان رفت و او را سوار بر نی در حال بازی دید؛ پس گفت: خدا را شکر که از قتل او معاف ساخت.<sup>۱</sup>

این نمونه‌ای از چگونگی ارتباط امام با یاران نزدیک است و نمایانگر وجود پیوستگی و رابطه‌ای محاسبه شده و تشکیلاتی؛ و نیز نمونه‌ای است از موضع‌گیری حکومت در برابر این یاران. پیداست که ابادی خلافت - که بیش از هر چیز به حفظ قدرت و استحکام بخشیدن به موقعیت خود می‌اندیشند - از روابط امام با یاران نزدیک و فعالیت‌های جمع آنان یکسره بی‌خبر نمی‌مانند و کم و بیش بویی از این موضوع می‌برند و در صدد کشف و مقابله با آن برمی‌آیند.<sup>۲</sup> به تدریج نمای متعرضانه در زندگی آن حضرت و نیز در جو عمومی تشیع پدید می‌آید و آغاز فصل دیگری را در تاریخ زندگی امامان شیعه نوید می‌دهد.

### موضع نسبتاً شدید امام باقر علیه السلام

اگرچه در متون تواریخ اسلامی و نیز در کتب حدیث و غیره به صراحت از

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۲۹ - ۲۳۰ و بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۲ - ۲۸۳

۲. این حقیقت را بجز ماجرای جابر و ماجراهای متعدد دیگری شبیه به آن روایت، عبدالله بن معاویه جعفری نیز که پیام تهدیدآمیز حاکم مدینه به امام باقر علیه السلام را نقل می‌کند، صریحاً تأیید می‌نماید. (ر.ک: بحار، ج ۴۶، ص ۲۴۶)

فعالیت‌های تعرض‌آمیز و بالنسبه حاد امام باقر علیه السلام سخنی نیست. و البته این خود ناشی از علل و عواملی چند است که مهم‌ترین آنها اختناق حاکم بر آن جو و ضرورت تقیه برای یاران معاصر امام است که تنها مراجع مطلع از جریان‌ات زندگی سیاسی امام بوده‌اند. ولی همواره از عکس‌العمل‌های حساب شده دشمن آگاه می‌توان عمق عمل هر کس را کشف کرد. دستگاه مقتدر و مدبری چون دستگاه هشام بن عبدالملک که مورخ، او را مقتدرترین خلیفه اموی می‌داند، اگر با امام باقر علیه السلام یا هر کس دیگر، با چهره‌ای خشن روبه‌رو می‌شود، بی‌گمان ناشی از آن است که در روش و عمل وی تهدیدی برای خود می‌بیند و وجود او برایش تحمل‌ناپذیر می‌گردد. تردیدی نمی‌توان داشت که اگر امام باقر علیه السلام فقط به زندگی علمی - و نه به سازندگی فکری و تشکیلاتی - سرگرم بود، خلیفه و سران رژیم خلافت به صرفه و صلاح خود نمی‌دیدند که با سختگیری و شدت عملی که به خرج می‌دهند، اولاً آن حضرت را با مقابله‌ای تند علیه خود برانگیزند - چنان‌که در زمانی نزدیک، نمونه‌ای از این تجربه را مشاهده می‌کنیم؛ از جمله قیام حسین بن علی - ثانیاً گروه دوستان و معتقدان به امام را - که تعدادشان اندک هم نبوده است - بر خود خشمگین کنند و از دستگاه خود ناراضی سازند. کوتاه سخن اینکه از عکس‌العمل نسبتاً حاد رژیم خلافت در اواخر عمر امام باقر علیه السلام می‌توان عمل نسبتاً شدید و حاد آن حضرت را استنباط کرد.

### احضار امام باقر علیه السلام به شام

در میان جریان‌ات مهم اواخر زندگی امام، از همه معروف‌تر، ماجرای جلب و احضار آن حضرت به شام، پایتخت حکومت اموی است. برای آگاهی از چگونگی موضع امام در برابر دستگاه خلافت، خلیفه اموی دستور می‌دهد امام باقر علیه السلام را

(و طبق برخی از روایات، امام صادق علیه السلام، فرزند جوان و یار و همکار نزدیک پدر را نیز) دستگیر و به شام اعزام کنند. امام را به شام و قصر خلیفه می‌آورند. هشام قبلاً به مجلسیان و حاشیه‌نشینان خود دستورهای لازم را برای هنگام روبه‌رو شدن با امام، دیکته کرده است. قرار است ابتدا خود خلیفه و سپس حضار مجلس - که همه از رجال و سران هستند - سیل تهمت و شماتت را به سوی امام سرازیر نمایند. وی از این کار دو منظور را تعقیب می‌کند:

نخست آنکه با این تندبها و دشنامها روحیه امام را تضعیف کند و زمینه را برای هر کاری که مقتضی به نظر می‌رسد، آماده سازد. و دیگر آنکه خصم را در دیداری که میان عالی‌ترین رهبران دو جبهه متخاصم تشکیل شده، محکوم کند و بدین وسیله همه افراد جبهه او را یا نشر خبر این محکومیت - که به برکت بلندگوهای همیشه آماده خلیفه، مانند خطبا و عمال و جاسوسهای شخصی خلیفه بوده و قابل اجراست - خلع سلاح کند.

امام وارد می‌شود و برخلاف رسم و سنت معمول که هر تازه‌واردی باید به خلیفه، آن هم با ذکر لقب مخصوص (امیرالمؤمنین) سلام دهد، به همه حاضران رو می‌کند و با اشاره دست، آنان را مخاطب می‌سازد و می‌گوید: السلام علیکم. و آنگاه بی‌آنکه منتظر اجازه بماند، می‌نشیند.

### یاوه‌گوییهای هشام

از این رفتار، آتش کینه و حسد در دل هشام زبانه می‌کشد و برنامه را شروع می‌کند. «شما (اولاد علی) همیشه وحدت مسلمانان را شکسته و با دعوت آنان به سوی خود، میان آنان رخنه و نفاق افکنده‌اید و از سر نابخردی و نادانی، خود پیشوا و امام پنداشته‌اید. لختی از این یاوه‌ها می‌گوید و ساکت می‌شود. پس

او، نوکران و جیره‌خوارانش هر یک سخنی در همین حدود می‌گویند و هر کدام به زبانی امام را مورد تهمت و ملامت قرار می‌دهند.

### روشنگری امام باقر علیه السلام در مجلس هشام

امام در همه این مدت خاموش و آرام نشسته است. وقتی همه سکوت می‌کنند، حضرت برمی‌خیزد و می‌ایستد و رو به حضار، پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، در جملاتی کوتاه و تکان دهنده، سردرگمی و بی‌هدفی آن جمع پراکنده را به رخشان می‌کشد؛ بی‌اختیاری و آلت فعل بودنشان را همچون تازیانه‌ای بر سر و رویشان می‌گوید؛ موقع خود و پیشینه افتخارآمیز خاندانش را که منطبق با برترین معیار اسلامی (هدایت) است، روشن می‌سازد و سرانجام، نیک‌فرجامی راه خود را که برابر با سنتهای خدا در تاریخ است، مطرح می‌کند و روحیه متزلزل آنان را متزلزل‌تر می‌نماید:

«ایها الناس! این تذهیون؟ و این یزاد بکم؟ بنا هدی الله اولکم و بنا یختم اخرکم. فان کان لکم ملک معجل فان لنا ملکاً مؤجلاً و ایس بعد ملکنا ملک، لاننا اهل العاقبة، یقول الله عزوجل: والعاقبة للمتقین»<sup>۱</sup> به کجا می‌روید ای آدمها؟! و چه سرانجامی برایتان در نظر گرفته‌اند؟ به وسیله ما بود که خداوند گذشتگان شما را هدایت کرد، و به دست ما نیز خواهد بود که شهر پایان به کار شما می‌زند. اگر شما را امروز دولتی مستعجل است، ما را دولتی دیرنده خواهد بود و پس از دولت ما، کسی

۱. ای آدمها (ایها الناس) خطاب به گروهی از عالی‌ترین مقامات دولتی که در مجلس با این حساسیت و عظمت، گرد خلیفه نشسته و به دفاع از او کمر بسته‌اند، یعنی در حقیقت نفی همه ارزشهایی که در آن جامعه طاغوتی، این مستکبران را از عاصه مردم جدا می‌کرد و شخصیت ویژه آنان را تشکیل می‌داد؛ پیکاری اصولی و عمیق در لباس یک خطاب ساده

را دولت نیست. ماییم اهل عاقبت، که خدا فرمود: عاقبت متعلق به صاحبان تقواست.

در این بیان کوتاه و پرمغز - که تظلم و تحکم و نوید و تهدید و اثبات و رد را یکجا متضمن است - به قدری تأثیر و گیرایی وجود دارد که اگر پخش شود و به گوش مردم برسد، ممکن است هر شنوندای را به حقانیت گوینده آن معتقد سازد. برای پاسخ گفتن به این سخن، نغزگویی و سخندانی به همان اندازه لازم است که خودباوری و دلگرمی... و این همه در مخاطبان امام نیست؛ پس چاره‌ای جز خشونت و زور نمی‌ماند.

### حبس و تبعید امام باقر (ع)

هشام دستور می‌دهد امام را به زندان بیفکنند؛ یعنی عملاً به ضعف روحیه و نارسایی منطق خود اعتراف می‌کند. در زندان، امام به روشنگری و بیان حقایق می‌پردازد و هم‌زنجیرهای خود را تحت تأثیر می‌گذارد؛ به طوری که از زندانیان کسی نماند که سخن او را از بن دندان نپذیرفته و دلبسته او نشده باشد. مأموران، مآوقع را به هشام گزارش می‌کنند. این موضوع برای دستگاهی که در طول دهها سال به صورت ویژه شام را از دسترس تبلیغات علوی دور نگاهداشته، مطلقاً قابل تحمل نیست. هشام فرمان می‌دهد. آن حضرت و همراهانش را از زندان بیرون آورند. هیچ جا برای آنان مناسب‌تر از مدینه نیست؛ شهری که در آن می‌زیسته‌اند؛ البته با همان مراقبت‌ها و سختگیریهای همیشه، و بیشتر... و در صورت لزوم، فرود آوردن ضربه آخر. و بی‌سروصدا حریف را در بستر و خانه خودش تابود کردن و وبالِ تهمت «امام‌گشی» را به گردن نگرفتن. ... پس به دستور هشام آنان را بر مرکبهای تندرو - که سراسر راه را بی‌وقفه طی می‌کنند - می‌نشانند و به سوی

مدینه می‌تازند. قبلاً دستور داده شده است که در شهرهای میان راه، کسی حق ندارد با این قافله مغضوب معامله کند و به آنان نان و آب بفروشد.<sup>۱</sup> سه شبانه‌روز با این وضع راه می‌روند و ذخیره‌های آب و نان پایان می‌گیرد.

### تکرار تاریخ

اکنون به شهر مدینه رسیده‌اند. اهل شهر طبق فرمان، دروازه‌ها را می‌بندند و از فروختن توشه امتناع می‌کنند. یاران امام از گرسنگی و تشنگی به شکوه آمده‌اند.

۱. طبق بعضی از روایات، به مردم شهرهای بین راه چنین وانمود شده بود که محمد بن علی و جعفر بن محمد نصرانی شده و از دین اسلام برگشته‌اند. (بحار، ج ۴۶، ص ۳۰۶)  
مشابه این ماجرا را در نهضت آزادی هندوستان در دهه‌های میانه قرن ۱۹ می‌توان دید: مولانا که از علمای مذهبی معروف و معتبر هندوستان و نخستین رهبران مقاومت مسلمانان هند - پیشگامان جنبش آزادخواهانه قاره - محسوب می‌گشتند، از طرف جمعی از روحانیون مخالف با مبارزه، به‌عنوان «وهابی» معرفی شدند. برای این تهمت، هیچ‌گونه مناسبت و بهانه‌ای لازم نبود؛ فقط همین بود که این چهره‌های محبوب و معروف و مبارز باید در نظر توده بی‌خبر و ناهوشیار، از اعتبار و اعتماد بیفتند و برای این منظور، تهمت وهاب‌گیری وسیله مناسبی بود. ویرانگریهای اعتقادی و علی‌قرق وهابی در حجاز که خود نغمه دیگری بود، از شیپور بداهنگ استعمار در آن روزها تازه پا می‌گرفت و موجی از خشم و نفرت در همه اقطار اسلامی پدید می‌آورد و تهمت وهاب‌گیری در هرجا می‌توانست محبوب‌ترین چهره‌ها را از نظرها ساقط کند. عامه مردم بدرستی نمی‌دانستند و نمی‌توانستند بدانند وهاب‌گیری چیست و از کجاست و چه می‌گوید و چه می‌خواهد بکند و آیا این علمای پاک‌باخته که عمر خود را در مبارزه با استعمار انگلیس گذرانیده‌اند، ممکن است وهابی - یعنی آلت دست انگلیس - باشند؟ تنها چیزی که می‌دانستند، این بود که وهاب‌گیری یک مسلک غلط و انحرافی است و اکنون می‌شنیدند که این علمای مبارز، وهابی‌اند؛ و همین کافی بود. (نگاه کنید به کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» چاپ آسیا)، و من وقتی ماجرای احضار امام باقر و امام صادق (ع) به شام و تهمت نصرانی‌گری به آنان را با ماجرای صدوچند سال پیش هندوستان تطبیق می‌کنم و آنگاه به اوضاع و احوال جاری زمان و مکان خودمان نظر می‌افکنم، با حیرتی تأسفامیز این مصرع عربی را به‌یاد می‌آورم: «الناس كالناس، والایام واحده» آدمها همیشه همانندند و روزگاران، همواره همسان.

### پرهیز از پیکار رویاروی

با این همه، امام از درگیر شدن با قدرت مسلط در صحنه‌ای حاد و پیکاری رویاروی اجتناب می‌ورزد؛ دست به شمشیر نمی‌برد و دستهایی را هم که عجولانه و چپ‌روانه قبضه شمشیر را فشرده، برمی‌گشاید و آنها را به تیزبینی و موقع‌شناسی بیشتر وادار می‌سازد و شمشیر زبان را نیز تا آنجا که ضرورت عمل بنیادین ایجاب نکرده است، در نیام می‌گذارد. به برادرش زید که در تنگنای غلبان احساسات از تاب رفته و به‌جان آمده است، رخصت خروج (قیام) نمی‌دهد. در ارتباطات معمولی زندگی و در رابطه با عناصر ناآزموده، بیشترین تکیه را بر فعالیتهای فرهنگی و فکری می‌کند؛ کاری که در عین حال، هم شالوده‌ریزی ایدئولوژیک است و هم تقیه سیاسی؛ لیکن - همان‌طور که در اشارتهای کوتاه پیشین دانسته شد - این تاکتیک حکیمانه هرگز موجب آن نمی‌شود که امام سمت کلی حرکت امامت را برای یاران نزدیک و شیعیان راستین که به راه او گرویده‌اند، مطرح نسازد و آرمان بزرگ شیعی را - که همان ایجاد نظامی اسلامی و حکومتی علوی از راه مبارزه‌ای اجتناب‌ناپذیر است - در دل آنان زنده نسازد؛ حتی در مواقع مناسب، احساسات را نیز به‌اندازه لازم در این راه برنیا انگیزد.

### شیوه‌های امیدبخش امام باقر (ع)

نوید آینده دلخواهی که چندان دور هم نیست، از جمله شیوه‌های امیدبخش امام باقر (ع) است و ضمناً نمایانگر آن است که آن حضرت موقع خود را در حرکت تدریجی شیعه، در کجا و در چه مرحله‌ای می‌دانسته است. با حضرت ابوجعفر بودیم و خانه پُر بود. پیرمردی وارد شد، سلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر (ص)!<sup>۱</sup>

امام بر فراز بلندی که بر شهر مشرف است، می‌رود و با رساترین فریاد خود، بر اهل شهر نهمیب می‌زند: «ای مردم شهر ستم‌پیشگان! منم ذخیره خدا، که خدا درباره آن گفته است: ذخیره برای شما نیکوتر است، اگر مؤمن باشید». ناگهان یک هوشیاری و شهادت بجا توطئه را خنثی می‌کند. مردی از اهل شهر، همشهریان فریب‌خورده و بی‌خبر را هشدار می‌دهد و به آنان یادآور می‌گردد که این همان نهمیبی است که شعیب پیامبر بر سر گمراهان زمان خود زد. و به آنان تفهیم می‌کند که هم‌اکنون در برابر همان پیامی قرار دارند که روزی گذشتگانشان در برابر آن قرار داشتند؛ و امروز ایشان گذشتگان خود را به‌خاطر نشنیده گرفتن آن پیام، لعن و نفرین می‌کنند. آری، تاریخ تکرار شده است؛ اینک همان پیام و همان پیام‌آور و همان مخاطبان... این سخن بجا بر دلها می‌نشیند. دروازه‌ها را می‌گشایند و به رغم زمینه‌چینیهای دستگاه خلافت، دشمن آن دستگاه را می‌پذیرند.<sup>۱</sup>

آخرین بخش این روایت تاریخی - که از جهاتی چند می‌تواند نمایانگر وضع سیاسی و اختناق و نیز تحمیق همه‌گیر آن زمان از سویی، و از سوی دیگر روشن‌کننده موضع ویژه امام باقر (ع) در برابر دستگاه حکومت بنی‌امیه باشد - چنین است: وقتی خبر مدینه را به هشام رساندند، دستور داد پیش از هر چیز، آن مرد گستاخ را که جرأت کرده برخلاف نقشه سران رژیم خلافت سخن گوید و مردم را از غفلتی بزرگ برهاند، به سزای این خیانت برسانند. و به دستور خلیفه، او را به قتل رساندند.

۱. بحار، ج ۴۶، ص ۲۶۴، به نقل از کافی



به خدا سوگند من شما و دوستدارانتان را دوست دارم و به خدا سوگند که این دوستی از روی طمع به زیورهای زندگی نیست. دشمن شما را دشمن می‌دارم و از او بیگانه و بیزارم و این کینه و خصومت به خاطر خونی نیست که میان ما ریخته شده باشد. به خدا سوگند من امر و نهی شما را پذیرنده‌ام و انتظار می‌کشم که زمان پیروزی شما کی فرا خواهد رسید. اکنون آیا برای من امیدی داری؟ فدایت گردم. امام مرد را نزد خود خواند و کنار خود نشانید؛ آنگاه گفت: ای پیرمردا کسی از پدرم علی بن الحسین عیناً همین را پرسید. پدرم به او گفت: اگر در این انتظار بگیری، بر پیامبر و بر علی و حسن و حسین و علی بن الحسین فرود می‌آیی و دلت خنک و جانانت کامیاب و چشمت روشن خواهد شد و همراه گزاره نویسان بزرگوار خداوند در آغوش آسایش و گشایش جای خواهی گرفت... و اگر زنده بمانی، در همین جهان روزگاری را خواهی دید که چشم تو روشن شود و در آن روزگار با ما و در کنار ما برترین جایگاه را خواهی پیمود. پیرمرد می‌رفت و امام به او می‌نگریست و می‌گفت: هر که می‌خواهد به مردی از اهل بهشت بنگرد، به این مرد بنگرد.<sup>۱</sup>

حتی گاهی از این اندازه هم فراتر می‌رود؛ سال پیروزی را مشخص می‌کند و آرزوی دیرین شیعی را جامه حقیقت می‌پوشاند. ابو حمزه ثمالی گوید: از ابی جعفر شنیدم که می‌گفت: خدا برای این کار (تشکیل حکومت علوی) سال ۷۰ را معین کرده بود. چون حسین کشته شد، خدا بر خاکیان خشم گرفت؛ پس آن را تا سال ۱۴۰ به تأخیر افکند. ... ما این موعده را برای شما (دوستان نزدیک) گفتیم و شما آن را افشاء کردید و پرده استتار این راز را گشودید؛ پس از آن، خدا دیگر

وقتی و موعده را نزد ما معین نساخت. و خدا هر چه را خواهد، محو می‌کند و هر چه را بخواهد، ثبت می‌فرماید. ابو حمزه گوید: این سخن را به ابی عبدالله گفتم. فرمود: آری، این چنین بود...<sup>۱</sup>

بیاناتی از این قبیل، تشکیل نظام اسلامی و حکومت علوی را که در آن محیط اختناق و فشار کشنده، همچون رؤیایی دل‌انگیز، تنها فروغ امیدبخش و حرکت‌زا را بر دل ستم‌کشیده شیعه می‌افکند، به صورت آینده‌ای محتوم و تخلّف‌ناپذیر درمی‌آورد و بدین گونه بر قدرت و تصمیم آنان در پیمودن فاصله‌هایی که با آن داشتند، می‌افزود.

### نوزده سال مبارزه در راهی ناهموار

نوزده سال دوران رهبری امام همانند خطی مستقیم و متصل و روشن، با این وضع سپری می‌شود؛ نوزده سالی که در آن، هم آموزندگی ایدئولوژی هست، هم سازندگی فرد؛ هم تاکتیک مبارزه هست، هم سازماندهی به جمع و ایجاد تشکل؛ هم حفظ و تداوم جهت‌گیری سیاسی هست، هم تقیه و برافروزش زندگی امید هر چه بیشتر و راسخ‌تر... و خلاصه، نوزده سال مبارزه و گذر از روی جد و جهد در سنگلاخی صعب‌العبور... و سرانجام، هنگامی که این عمر کوتاه و پُر برکت پایان می‌گیرد، هنگامی که دشمنان سوگندخورده نهضت علوی با رفتن سلسله‌جنبان این نهضت می‌پندارند که نفسی به راحتی خواهند کشید و فارغ‌البال از مبارزات تبلیغاتی شیعه، به دردسرها و گرفتاریهای بی‌شمار خود در داخل کشور و در مرزها خواهند پرداخت، خاکستر گرم و سوزنده این کانون مشتعل، آخرین برق



جان شکاف خود را بر بنیان رژیم اموی فرود می‌آورد. عمری را به افشاگری و تبیین گذرانده بود، پس از مرگ نیز کار خود را دنبال می‌کند. با زندگی خود، آگاهی داده بود؛ با مرگ خود نیز به این تلاش ادامه می‌دهد. برای یاران خود و انبوه مردم بی‌خبری که تشنه فهمیدن و اندیشیدن هستند، درسی تازه و پیامی تازه می‌فرستد. این پیام نیز مانند نقشه کلی زندگی او، آرام و عمیق است. دوستان و نیازمندان را بهره می‌دهد، ولی خواب دشمن را بر نمی‌آشوبد. این، نمونه‌ای است از تقیه امام باقر (علیه السلام)، و نموداری است از وضع عمومی منش و رفتار وی در آن مرحله زمانی خاص.

#### \* نقشه جهاد پس از مرگ \*

کسانی که بعدها تاریخ زندگی امام را ثبت کرده‌اند نیز از کنار این اقدام بزرگ که در حدیثی کوتاه گنجانیده شده است، به غفلت یا تغافل گذشته‌اند. آیا می‌توان گفت آن را ندیده‌اند؟ کوتاه کنیم. صورت قضیه این است که امام به فرزندش جعفر بن محمد دستور می‌دهد که وی بخشی از دارایی او را (۸۰۰ درهم) در طول ده سال، صرف عزاداری و گریستن بر او نماید. مکان عزاداری، صحرائی است و زمان آن، موسم حج؛<sup>۱</sup> همین و بس. موسم حج، میعاد برادران دورافتاده و ناآشناست. هزاران «فرد» در آن زمان و مکان، امکان «جمع» بودن و شدن را می‌آزمایند. این همدلان ناهم‌زبان، در آنجا با زبان واحدی خدا را می‌خوانند و معجزه گرد آمدن ملت‌ها زیر یک پرچم را مشاهده می‌کنند. اگر پیامی باشد که می‌باید به همه جهان اسلام رسانده شود، فرصتی از این مناسب‌تر نیست. آنگاه

۱. عن ابی عبدالله قال: قال لی ابی: یا جعفر اوقف لی من مالی کذا و کذا النوادب تندبني عشر سنين بمنی ایام منی. (بحار، ج ۴۶، ص ۲۱۵ و ۲۲۰)

عمل حج در چندین روز متوالی انجام می‌گیرد و در چند نقطه، کدامیک از این روزها مناسب‌تر است و کجا از این مکانها؟ مکه، شهری است و مردم در یک شهر، هم پراکنده‌اند و هم سرگرم. بعلاوه، همه در آن به عملهای حج مشغولند؛ طواف، سعی، نماز و... مشعر توقفگاه شیانه‌ای است کم فرصت و بی‌امکان؛ پیش از ایستگاهی بر سر راه منا نیست. عرفات توقفگاهی است اگرچه روزانه، ولی کوتاه‌مدت: فقط یک روز، با صبحی خسته از حرکت و عصری مهیای عزیمت. از همه مناسب‌تر منا است: حاجی در بازگشت از سفر عرفات، سه شب آنجا اتراق می‌کند و فرصت برای آشنایی و گفتگو و همدردی از همه جا بیشتر است. کیست که روزها زحمت رفتن و بازآمدن از مکه را تحمل کند؟ ماندن و سرزدن به هر جمع و محفل و مجمع را زمانی و مکانی مناسب است. همه کس به طور طبیعی گذارش به مجلس عزایی که همه ساله در این سه روز در این بیابان برپاست، می‌افتد. کم‌کم مردم آفاق با آن آشنا شده‌اند. سالهاست که جمعی از مردم مدینه - کانون اسلام و پایگاه صحابه و فقها و محدثان بزرگ - در اینجا و در این ایام محفلی می‌سازند. برای چه کسی؟ برای یکی از برجسته‌ترین چهره‌های جهان اسلام؛ برای محمد بن علی بن الحسین؛ مرد بزرگی از دودمان پیامبر؛ سرآمد فقها و محدثین؛ استاد همه نام‌آوران فقه و حدیث. چرا از همه جا به اینجا می‌آیند و از همه جا در اینجا می‌گویند؟ و اصلاً چرا می‌گویند؟ مگر مرگ او طبیعی نبوده است؟ چه کسی او را کشته یا مسموم کرده؟ و چرا؟ مگر او چه می‌کرده و چه می‌گفته؟ آیا داعی‌ای داشته؟ آیا دعوتی می‌کرده؟ آیا برای خلیفه خطری بوده؟ و آیا و آیا. دهها استفهام و ابهام و در پی آن، دهها پرسش و کاوش و آنگاه سیل پاسخ از سوی صاحبان عز و نیز از سوی مطلعانی که اینجا و آنجا در انبوه متراکم و

تاریک جمعیت پراکنده اند: کسانی که از مدینه یا کوفه به اینجا شتافته اند، و در اصل برای همین آمده اند که به این سؤالها جواب دهند. آمده اند تا مسائل را در فرصتی بی نظیر برای مردمی که از سراسر جهان اسلام در اینجا جمع اند، تبیین کنند؛ و نیز البته تا برادران و موالیان را دیدار کنند، خبری بدهند و فرمانی بگیرند؛ و گونه سخن، دعوت شیعی از هزارها کانال عظیم ترین شبکه تبلیغاتی جهانی آن روزگار. و این است نقشه موفق امام باقر علیه السلام - نقشه جهاد پس از مرگ - و این است آن وجود برکت خیز که زندگی و مرگش برای خدا و در راه خداست: «وجعله مبارکاً اینما کان... و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً»<sup>۱</sup>

### فصل پرماجرای دوران بنی امیه

امام باقر علیه السلام در ۵۷ سالگی و در روزگار سلطنت یکی از مقتدرترین خلفای بنی امیه - هشام بن عبدالملک - درگذشت. اوضاع و احوال آشفته و گرفتاریها و سرگرمیهای بی شمار حکومت اموی در سراسر کشور پهناور مسلمان مانع از آن نبود که هشام از توطئه و بدسگالی نسبت به قلب تپنده تشکیلات شیعی - یعنی امام باقر علیه السلام - غافل بماند. به توصیه او، مزدورانش امام را مسموم کردند و طایفه جبار اموی لذت و سرمستی فتوحاتش در مرزهای غربی و شرقی کشور را با قتل بزرگترین و خطرناکترین دشمن خود در داخل کشور، کامل کرد.

به طوری که اشاره شد، رژیم بنی امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر علیه السلام و نیز سالهای آغاز امامت فرزندش امام صادق علیه السلام، یکی از پرماجرترین فصول خود را می گذراند. قدرت نماییهای نظامی در مرزهای شمال شرقی (ترکستان و

۱. اقتباس از آیات ۱۵ و ۳۱ سوره مریم

خراسان) و شمال (آسیای صغیر و آذربایجان) و مغرب (آفریقا و آندلس و اروپا) از سوی، و شورشهای پی در پی در نواحی عراق عرب و خراسان و شمال آفریقا که عموماً و یا غالباً به وسیله بومیان ناراضی و زیر ستم، و گاه به تحریک یا کمک سرداران مغول اموی به پا می شد،<sup>۱</sup> از سوی دیگر، همچنین وضع نابسامان و پریشان در همه جا و مخصوصاً در عراق - مقر تیولداران بزرگ بنی امیه و جایگاه املاک حاصلخیز و پربرکت که غالباً مخصوص خلیفه و یا متعلق به سران دولت او بود - و حیف و میل های افسانه ای هشام و استاندار مقتدرش در عراق - خالد بن عبدالقسی<sup>۲</sup> - و بالاخره قحطی و طاعون در نقاط مختلف، از جمله در خراسان و عراق و شام، حالت عجیبی به کشور گسترده مسلمان نشین که به وسیله رژیم بنی امیه و به دست یکی از معروفترین زمامداران آن اداره می شد، داده بود. بر این همه، باید مهم ترین ضایعه عالم اسلام را افزود: ضایعه معنوی، فکری و روحی.

در فضای پریشان و غمزده کشور اسلامی که فقر و جنگ و بیماری همچون

۱. و مورخ، همه آنها را بی استثنا، به خوارج منسوب می کند، که این خود نمایانگر انگ مخصوص دستگاه خلافت بر این شورشها و قیامهای غالباً و یا لاقلاً بعضاً حق طلبانه می تواند بود.

۲. خالد بن عبدالله قسری متهم شد که درآمد سالانه اش سیزده میلیون است. هشام به او نوشت: کسی غله نفروشد تا غله امیرالمؤمنین به فروش برسد! خالد که قلباً با خلیفه یک رنگ نبود، در خطبه می گفت: مردم گمان می کنند نرخها را من بالا می برم، هر که نرخها را بالا برد، لعنت خدا بر او باد. (می خواست بگوید این کار خلیفه است). زن هشام لباسی داشت که تارهای آن از طلا بود و بر آن نگینهای گرانبها آویخته؛ چندان که از سنگینی آن، یارای راه رفتن نداشت. قیمت گذاران هرگز نتوانستند برای آن بهائی معین کنند. - و خود او فرشی داشت به طول ۱۰۰ و عرض ۵۰ ذراع، بافته از حریر و طلا. - (البن اثیر، ج ۵، ص ۲۲۰ و بین الخفاء والخلفاء، ص ۲۸ و ۵۶)

صاعقه برخاسته از قدرت طلبی و استبداد حکمرانان اموی بر سر مردم بینوا فروید می‌آمد و می‌سوخت و خاکستر می‌کرد. پرورش نهال فضیلت و تقوا و اخلاق و معنویت، چیزی در شمار محالات می‌نمود. رجال روحانی و قضات و محدثان و مفسران که می‌بایست ملجأ و پناه مردم بینوا و مظلوم باشند، نه فقط به کار گره‌گشایی نمی‌آمدند، غالباً خود نیز به گونه‌ای و گاه خطرناک‌تر از رجال سیاست، بر مشکلات مردم می‌افزودند. نام‌آوران و چهره‌های مشهور فقه و کلام و حدیث و تصوف، از قبیل حسن بصری، قتاده بن دعامة، محمد بن شهاب زهری، ابن بشر، محمد بن المنکدر، ابن ابی لیلی و دهها تن از قبیل آنان، در حقیقت مهره‌هایی در دستگاه عظیم خلافت و یا بازیچه‌هایی در دست امیران و فرمانروایان بودند.

تأسف‌آور است اگر گفته شود که بررسی احوال این شخصیت‌های موجه و آبرومند، آنان را در چهره مردانی سر در آخور تمنیات پلید، همچون قدرت‌طلبی و نامجویی و کلمجویی، یا بینوایی جبان و پست و عافیت‌طلب، یا زاهدانی ریاکار و ابله، و یا عالم‌نمایی سرگرم مباحثات خونین کلامی و اعتقادی، در ذهن مطالعه‌گر مجسم می‌سازد.<sup>۱</sup>

قرآن و حدیث که می‌بایست نهال معرفت و خصلتهای نیک را زنده و بارور

۱. از هزاران نمونه موضع‌گیری ننگین و خیانت‌آمیز و در عین حال ابلهانه این حضرات، این یک نمونه است و نمایشگر حدیث مفصل حسن بصری مبارزه با حجاج بن یوسف - آن طغیانگر خون‌آشام و متجاوز و بی‌نماز - را جایز ندانست و با این کار مخالفت کرد و چنین گفت: رأی من آن است که با وی مستیزید؛ چه اگر وی عقوبتی باشد که خدا بر شما مسلط کرده، شما را قدرت آن نیست که عقوبت خدایی را با شمشیر دور سازید؛ و اگر بلایی باشد که نازل شده، صبر کنید تا خدا خودش حکم کند؛ که او بهترین حکم‌کنندگان است! (طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از نظریة‌الامامة محمود صبحی، ص ۲۳)

بدارد، به ایزاری در دست قدرتمندان یا اشتغالی برای عمر بی‌ثمر این تبهکاران و تبهروزان تبدیل شده بود.

### امامت؛ سرچشمه دو جریان حیاتبخش

در این فضای مسموم و خفه و تاریک و در این روزگار پُر بلا و دشوار بود که امام صادق علیه السلام بار امانت الهی را بر دوش گرفت. به راستی چه ضروری و حیاتی است «امامت» با آن مفهوم مترقی که در فرهنگ شیعی شناخته و دانسته‌ایم، برای امت سرگشته و فریب‌خورده و ستم‌دیده و بدفهمیده چنان روزگار مظلوم و پُر بلایی. قبلاً دیدیم که امامت، سرچشمه دو جریان حیاتبخش است: تفکر درست اسلامی و نظام عادلانه توحیدی؛ و امام عهده‌دار این دو تکلیف است: نخست، تبیین و تطبیق و تفسیر مکتب - که خود متضمن مبارزه با تحریفها و دستکاریهای جاهلانه و مغرضانه است - و آنگاه پی‌ریزی و زمینه‌سازی نظام قسط و حق توحید (و در صورت وجود چنین نظامی، دوام بخشیدن به آن). اکنون در چنین اوضاع و احوال نابسامانی، امام صادق علیه السلام بار این امانت را بر دوش می‌گیرد و عهده‌دار آن دو تکلیف می‌شود. در آن واحد، هر دو وظیفه در برابر او قرار گرفته است؛ به کدام زودتر اقدام خواهد کرد؟

### اولویت کار فکری بر کار سیاسی

درست است که کار سیاسی، دشواریهای فراوان دارد و چیزی نیست که هشام اموی با همه سرکرمیها و درگیریهایش آن را بر او ببخشد و انتقامی سخت از او نستاند؛ ولی کار فکری - یعنی مبارزه با تحریف - در حقیقت، بریدن شاه‌رگ دستگاه خلافت است؛ دستگاهی که جز با تکیه بر دین انحرافی، توان بودن و

ماندنش نیست.<sup>۱</sup> پس این راهم بر او نخواهند بخشود؛ نه هشام و نه علمای عامه؛ عالمائی که در جهت عمومی و رایج جامعه منحط و منحرف در حرکتند و در تلاشی فعال.

از سوی دیگر، اوضاع برای گسترش دادن به اندیشه انقلابی شیعه آماده است: جنگ است و فقر و استبداد؛ سه عامل پرورش دهنده انقلاب، و زمینه کار امام پیشین، که جو مناطق نزدیک و حتی نقاط دور را تا حدودی آماده ساخته است.

### استراتژی کلی امام صادق (ع)

استراتژی کلی امامت، ایجاد انقلاب توحیدی و علوی است؛ در فضایی که گروه لازمی از مردم ایدئولوژی امامت را دانسته و پذیرفته و مشتاقانه در انتظار عینیت یافتن آن بوده و گروه لازم دیگری به جمع مصمم تشکیلات مبارز پیوسته باشند. لازمه منطقی این خط مشی کلی، دعوتی همه گیر است در سراسر محیط عالم اسلام برای تلطیف جو اشاعه فکر شیعی؛ در همه اقطار، و دعوتی دیگر

۱. این نکته درخور تأمل و دقت بسیار است که با همه انحرافی که رفتار و عینیت جامعه از اندیشه درست اسلامی داشت، باور دینی در ذهن عامه و حتی بسیاری از سران چندان بود که در عمل و زندگی آنان نقشی حساس دارا باشد. از راه همین باور عمومی - که بدبختانه باوری بود به ساخته‌هایی پیرامون اسلام، نه باور به اسلام راستین - رژیم خلافت توانسته بود حیات ننگین خود را حفظ کند. نمونه‌یی از این پابندی به باور دینی را که چه نیکو به کار سردمداران می‌آمد، در مسأله بیعت می‌توان مطالعه کرد. چه بسیار مردمی که به احترام پیمان و به ملاحظه اینکه شکستن عهد - و مخصوصاً عهد بیعت - حرام است، با همه خلافت‌گرایانی که از خلیفه می‌دیدند، پاس بیعتی را که با او کرده بودند می‌داشتند و از فرمان او سر نمی‌پیچیدند. و چه بسیار مواردی که «وصیت» و «بیعت» نقش قاطع خود را در امکان تداوم نظام خلافت بروز دادند و از تلاشی یک رژیم مانع شدند.

است برای آماده‌سازی افراد مستعد و فداکار اعضای تشکیلات پنهانی شیعه.

### دشواری دعوت امامت

دشواری کار دعوت راستین امامت در همین نکته نهفته است. یک دعوت مسلکی کامل که می‌خواهد قدرت را از هرگونه زورگویی و تجاوز طلبی و تعدی به حق آزادی مردم دور نگاه داشته، اصول و موازین اساسی اسلام را مراعات کند، ناگزیر باید با تکیه بر شعور و درک مردم و در زمینه احساسی نیاز خواست طبیعی آنان، رشد و پیشرفت خود را ادامه دهد. و به عکس، مبارزاتی که هرچند به ظاهر با شعارهای مسلکی و مکتبی کار خود را آغاز می‌کند، ولی در عمل، دست به قدرت‌نمایی‌هایی همچون همه قدرتمندان می‌زند و از اصول اخلاقی و اجتماعی خود چشم می‌پوشد، از این دشواری فارغ است؛ و این است راز طولانی بودن جریان نهضت امامت، و نیز سر پیشرفت نهضت‌های موازی نهضت امامت - مانند بنی عباس - و شکست نسبی این نهضت. (این مطلب را با اتکاء به مدارک تاریخی و با شرح بیشتر در آینده مطرح خواهیم ساخت).

### امام صادق (ع)؛ مظهر امید صادق

اوضاع و احوال مساعد و نیز زمینه‌هایی که کار امام پیشین فراهم آورده بود، موجب می‌شد که با توجه به راه دراز و پُرمشقت نهضت تشیع، امام صادق (ع) مظهر همان امید صادقی باشد که شیعه سالها انتظار آن را کشیده است؛ همان «قائم»ی که مجاهدات طولانی اسلاف خود را به ثمر خواهد رسانید و انقلاب شیعی را در سطح وسیع جهان اسلام برخواهد افروخت. اشاره‌ها و گاه حتی تصریح امام باقر (ع) نیز در پرورش نهال این آرزو مؤثر بوده است.

جابر بن یزید می‌گوید: کسی از امام باقر علیه السلام درباره قیام‌کننده بعد از او پرسید: امام با دست بر شانه ابی‌عبدالله (جعفر صادق) کوفت و گفت: این است به‌خدا قیام‌کننده آل محمد.<sup>۱</sup>

### منظور از «قیام‌کننده» کیست؟

منظور از قیام‌کننده چیست؟ آیا مقصود می‌تواند «قیام به تبلیغ و ارشاد و بیان احکام دین» باشد؟ یا مفهومی که ما امروز از این تعبیر می‌فهمیم؟ باید گفت نه؛ قیام در عرف ائمه علیهم السلام و شیعه، دارای همان مفهومی است که امروز از این کلمه فهمیده می‌شود: قیام‌کننده کسی است که بر ضد قدرت مطلق، قدرتمندانه کمر می‌بندد و به پا می‌خیزد. این مفهوم، لزوماً با قدرت‌نمایی نظامی همراه نیست؛ ولی به هر جهت نمایشگر یک تعرض و هجوم است؛ نمایشگر اقدام به کار سنگین و خطیر است؛ در زمینه فعالیت‌های فکری، یا سازندگی افراد، یا ایجاد تشکل و رهبری یک نهضت پنهانی، ولی به هر صورت آمیخته با قهر و تعرض.

بنابر این طبق گفته امام باقر علیه السلام، در اینکه فرزندش جعفر بن محمد قیام خواهد کرد، بحثی نیست. بی‌گمان وی می‌باید حرکت تعرض‌آمیز خود را آغاز کند؛ گرچه این موضوع که آیا حرکت و قیام او به مرحله‌نهایی - یعنی اقدام نظامی و سرانجام، پیروزی و به‌دست آوردن قدرت فائقه - خواهد انجامید یا نه، چیزی است که تعیین آن با حوادث آینده و چگونگی پیشرفت امور است... و گویا بدین جهت است که در حدیثی دیگر، سرنوشت حرکت و اقدام امام صادق علیه السلام بالحنی اگرچه نه بدان قاطعیت، ولی ناامیدانه ادا شده است. در این روایت نیز امام باقر علیه السلام با یکی از یاران نزدیک روبه‌روست.

ابی‌الصباح کنانی گوید: امام باقر علیه السلام به پسرش ابی‌عبدالله نگریست و گفت: او را می‌بینی؟ او از کسانی است که خدا درباره آنان فرموده است: «اراده ما چنان است که بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را زمامداران و وارثان زمین سازیم». شاید تحت تأثیر همین بیانات بود که اندیشه قیام و خلافت امام صادق علیه السلام در میان شیعیان خاص نیز رواج یافته بود و نزدیک‌ترین یاران امام و پدر بزرگوارش آن را همچون آینده‌ای محتوم به خود نوید می‌دادند.

### امیدواری یاران نزدیک

شیخ «کشی» حدیثی نقل می‌کند که از آن می‌توان میزان امیدواری یاران نزدیک را دانست. یکی از شیعیان مال بسیاری به مخالفان مدیون می‌شود و چون از پرداخت آن عاجز می‌ماند، می‌گریزد. زراره که یکی از برجسته‌ترین شیعیان است، نزد امام می‌آید؛ مایه‌ای را می‌گوید و سپس می‌پرسد: اگر «این امر» نزدیک است، این شخص مدیون صبر کند تا با «قائم» خروج کند؛ و اگر در آن تأخیری هست، با طلبکاران از در مصالحه درآید. حضرت در پاسخ، به این جمله اکتفا می‌کند: خواهد شد. زراره می‌پرسد: تا یک سال؟ باز امام می‌گوید: ان‌شاءالله خواهد شد. می‌پرسد: تا دو سال؟ و باز هم می‌فرماید: ان‌شاءالله خواهد شد. و زراره خود را قانع می‌کند که «این امر» تا دو سال دیگر واقع خواهد شد.<sup>۱</sup>

«این امر» در عرف شیعه و ائمه علیهم السلام تعبیر کنایه‌آمیزی است از آینده موعود تشیع؛ یعنی کسب قدرت سیاسی و یا اقدام به مقدمات نزدیک آن. مانند تعرض نظامی - و «قائم» کسی است که این تعرض را فرماندهی و رهبری می‌کند. و در روایات ما موارد فراوانی وجود دارد که راجع به خصوصیات قیام قائم پیشگویی‌هایی



شده است و همه جا مقصود، همین قیام‌کننده‌ای است که شیعه در طول دوران زندگی ائمه علیهم‌السلام انتظار او را می‌داشته و او را در اشخاص مختلف می‌جسته است. در روایت دیگری هشام بن سالم - که او نیز از چهره‌های برجسته شیعه است - نقل می‌کند که زراره به من گفته بود: «بر فراز پایه‌های خلافت، کسی غیر از جعفر را نخواهی دید». چون حضرت ابوعبدالله (امام جعفر صادق علیه‌السلام) وفات یافت، نزد او رفتم و این سخن را به یادش آوردم و بیم آن داشتم که وی انکار کند چنین سخنی به من گفته است. زراره در جواب گفت: من آن را طبق استنباط و نظر خود گفته بودم.<sup>۱</sup> از مجموع این بیانات می‌توان نتیجه گرفت که امام در چشم پدر عالی‌مقامش و نیز در نگاه شیعیان، مظهر ایده‌آل‌های امامت و تشیع است. گویا سلسله امامت، او را همچون ذخیره‌ای برای ثمر بخشیدن به تلاش‌های امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام در نظر گرفته است. گویا هموست که باید حکومت علوی و نظام توحیدی را بازسازی کند و رستاخیز دوباره اسلامی را بر پا سازد. دو امام پیش از او نخستین مراحل این راه دشوار را پیموده‌اند و اینک نوبت اوست که گام آخر را بردارد. اتفاقاً موقعیت نیز - چنان‌که اشاره شد - آماده است و امام با استفاده از اوضاع و احوال مناسب، رسالت سنگین خود را آغاز می‌کند.

### فراز و نشیبهای دوره امام صادق علیه‌السلام

از نخستین روز برانگیختگی امام تا لحظه بدرود زندگی پرنشاط و پرنشاط ۳۳ سال طول کشید. در این مدت، فراز و نشیبها و تحولات سیاسی و اجتماعی، شرایط زندگی امام و شیعیان را بارها تغییر داد. شاهین ترازوی پیکار، به سود و به زیان جبهه تشیع، نوسانها دید. گاه چنان شد که خوشبین‌ترها پیروزی شیعه را بسی

۱. رجال کشی، چاپ مصطفوی، صص ۱۵۶ و ۱۵۷

نزدیک و در دسترس دیدند و حتی در آمادگی اوضاع برای قدرت‌نمایی نظامی مبالغه کردند؛ و گاه چنان شد که اختناق و فشار، مجال تنفس نیز به امام و یاران نزدیکش نمی‌داد و همه آرزوها را بر باد رفته وانمود می‌کرد... و امام صادق علیه‌السلام در همه این احوال، همان رهرو و راهبر مصمم و آگاه و نستوهی بود که در میان صدها آیت یاس و آهنگ امید، تنها و تنها به رفتن و راه دراز را هرچه بیشتر طی کردن و مرحله‌های ناگزیر را پشت سر نهادن، می‌اندیشد و پس، امام مایه‌های عشق و اخلاص و ایمانش را در همه حال و هر زمان و با شیوه متناسب، بی‌دریغ مبدول می‌داشت و بار سنگین تکلیف الهی را به سر منزل، نزدیک می‌ساخت.

### شرح زندگی امام صادق علیه‌السلام، در هاله‌ای از ابهام

در اینجا لازم است به یکی از تأسفانگیزترین چیزهایی که برای پژوهشگر زندگی امام صادق علیه‌السلام مطرح می‌شود، اشاره کنیم و آن این است که شرح زندگی امام، به‌ویژه در سالیان آغاز امامتش که مصادف با اواخر حکومت بنی‌امیه بود، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. این زندگی پرماجرا و حادثه‌خیز که کشمکشها و فراز و نشیبهای آن از لابلای صدها روایت تاریخی مشاهده می‌شود، نه در تاریخ و نه در گفتار محدثان و تذکره‌نویسان، هرگز به شکل مرتب و پیوسته منعکس نگشته و زمان و خصوصیات بیشتر حوادث آن تعیین نشده است. پژوهشگر باید با تکیه بر قرائن و ملاحظه جریانهای کلی زمان و مقایسه هر روایت با اطلاعاتی که درباره اشخاص یا حوادث یاد شده در آن، از منابع دیگر می‌توان به دست آورد، زمان و مکان و خصوصیات حادثه را کشف کند. شاید یکی از علل این گنگ بودن و ابهام، به‌ویژه در فعالیتهای تشکیلاتی امام با یارانش را در ماهیت این کارها می‌باید جستجو کرد.



### کار پنهانی و تشکیلاتی

کار پنهانی و تشکیلاتی به طور معمول در صورتی که با اصول درست پنهانکاری همراه باشد، باید همواره پنهان بماند. آن روز مخفی بوده، بعد از آن نیز مخفی می‌ماند و رازداری و کتمان صاحبانش نمی‌گذارد پای نامحرمی بدان جا برسد. هرگاه آن کار به ثمر برسد و گردانندگان و عاملانش بتوانند قدرت را در دست گیرند، خود، دقایق کار پنهان خود را برملا خواهند کرد. به همین جهت است که اکنون بسیاری از ریزه کاریها و حتی فرمانهای خصوصی و تماسهای محرمانه سران بنی عباس با پیروان افراد تشکیلاتشان در دوران دعوت عباسی در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند.

بی‌گمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می‌رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده آنان درمی‌آمد، ما امروز از همه رازهای سر به مهر دعوت علوی و تشکیلات همه جا گسترده و بسیار محرمانه آن مطلع می‌بودیم.

### خلاصه تاریخ نویسی

علت دیگر را در خلاصه تاریخ نویسی و تاریخ نویسان باید جستجو کرد. یک جمع محکوم و مظلوم اگر در تاریخ رسمی نامی هم داشته باشد و خاطرهای هم از او ثبت شود، بی‌شک چنان خواهد بود که جریان حاکم و ظالم، خواسته و گفته و وانمود کرده است. برای مورخ رسمی، غیر از سخنان دل آزار درباره محکومان که می‌باید به سعی و تلاش فراوان از اینجا و آنجا جست و با بیم فراوان ثبت کرد، خبرها و سخنهای بسیاری از حاکمان در دست هست که بی‌رحمت و نیز بی‌دغدغه می‌توان به دست آورد و مزد گرفت و خطر نکرد!

### تاریخ نویسی با صبغه عباسی

اکنون این حقیقت روشن را در کنار واقعیت دیگری می‌گذاریم. همه تواریخ معروف و معتبری که مدارک و مأخذ بیشترین تحقیقات و گزارشهای بعدی به شمار می‌آید و تا پانصد سال بعد از زندگی امام صادق (ع) نوشته شده است، دارای صبغه عباسی است؛ زیرا چنان که می‌دانیم، حکومت عباسیان تا نیمه قرن هفتم هجری ادامه داشته و همه تواریخ معروف قدیمی در دوران قدرت و سلطنت این سلسله سخت جان نوشته شده است، و با این حال، نتیجه قابل حدس است. هرگز از یک مورخ دوران عباسی انتظار آن نیست که بتواند یا بخواهد اطلاعات درست و مرتبی از زندگی امام صادق (ع) یا هر یک از ائمه دیگر شیعه تحصیل و در کتاب خود ثبت کند این است راز بسیاری از تحریفها و ابهامها در زندگی امام صادق (ع).

### راه آشنایی با زندگی امام صادق (ع)

تنها راهی که می‌تواند ما را با خط کلی زندگی امام آشنا سازد، آن است که نمودارهای مهم زندگی آن حضرت را در لابلای این ابهامها یافته، به کمک آنچه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن حضرت می‌شناسیم، خطوط اصلی زندگنامه امام را ترسیم کنیم و آنگاه برای تعیین خصوصیات و دقایق، در انتظار قرائن و دلایل پراکنده تاریخی و نیز قرائنی بجز تاریخ بمانیم.

### نمودارهای مهم در زندگی امام صادق (ع)

نمودارهای مهم و برجسته در زندگی امام صادق (ع) را، آنجا که به دیدگاه ویژه بحث ما ارتباط می‌یابد، بدین شرح یافته‌ام:

## ۱- تبیین و تبلیغ مسئله امامت

۲- تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روای

بیش شیعی

۳- وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

## ۱- تبیین و تبلیغ مسئله امامت

## بارزترین ویژگی دعوت امامان شیعه

این موضوع را می باید بارزترین خصیصه دعوت امامان شیعه دانست. از نخستین سالهای پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در همه دوره های امامت، مطلع دعوت شیعی را اثبات امامت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل می داده است. این موضوع در قیام خونین حسین بن علی و پس از آن حتی در جنبش امامزادگانی مانند زید بن علی نیز مشاهده می شود. دعوت امام صادق علیه السلام نیز از این کلیت بیرون نبوده است.

## مفهوم امامت در فرهنگ اسلام

پیش از ارائه مدارک این موضوع، لازم است بدانیم که «امامت» در فرهنگ اسلام دارای چه مفهومی است و دعوت به امامت به چه معناست. مضمون واقعی «تبلیغ امامت» در صورتی فهمیده خواهد شد که مفهوم «امامت» دانسته شود.

واژه امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است: چه فکری و چه سیاسی. در هر جا از قرآن که مشتقات واژه امامت - مانند امام و ائمه علیهم السلام - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. پیشوایی فکری، پیشوایی سیاسی و یا هر دو، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکته اصلی اختلاف را مسئله رهبری سیاسی امت تشکیل می داده و واژه امامت و امام سرنوشت ویژه ای پیدا کرد، بیش از هر معنای دیگری در مفهوم «رهبری سیاسی» به کار رفت و کم کم معانی دیگر تحت الشعاع این معنی قرار گرفت؛ به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایشهای گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژیها و مکتبهای مرزبندی شده و مشخص درآورد، یکی از مسائل مهم همه این مکتبها را مسئله «امامت» تشکیل می داد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسأله، معمولاً از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سخنی بود.

## مفهوم امامت در مکتب تشیع

در مکتب تشیع نیز - که از نظر پیروانش اصلی ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته می شد و نظریه آن مکتب درباره امام، بدین گونه خلاصه می گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه رموز و دقائق دین باشد، و باید پاک و معصوم و میرا از هر عیب و نقیصه خلقی و خلقی و سببی باشد، و باید از دودمانی پاک و پاکدامن تولد یافته باشد، و باید و باید... و بدین گونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، به رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می شناخت، نه تنها اداره امور

اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تزکیه اخلاقی را نیز از او انتظار می‌برد؛ و اگر این وظایف از او ساخته نمی‌بود، او را به عنوان «امام بحق» نمی‌شناخت و به حسن اداره سیاسی و قدرت‌نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی - که در نظر دیگران معیارهای بسنده‌ای به شمار می‌آمد - قناعت نمی‌ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائده‌ای است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق، و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنهاست. با این بیان، پیامبر ﷺ نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه‌ای که خود شالوده‌ریزی کرده، به دست اوست. و پس از پیامبر ﷺ نیز امت را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین (خلیفه) وی و متحمل بار مسئولیت‌های او - و از آن جمله رهبری سیاسی - باشد. و شیعه معتقد است که این جانشینی، طبق تصریح پیامبر ﷺ، از آن علی بن ابی طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است. (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه)

### امام باید از طرف خدا تعیین شود

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم «رهبری سیاسی»، «آموزش دینی» و «تهذیب روحی» در خلافت و حکومت اسلام - که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بعد قرار داده است؛ چنان‌که بعضی از متفکران برجسته این زمان به درستی بیان کرده‌اند - ناشی از آن است که اسلام در اصل، این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه‌ای از این سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این سه جهت است و

شیعه به دلیل همین گسترده‌گی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود.

### امام: رئیس دولت و ایدئولوگ

نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی‌نگر کسانی که «امامت» را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفاً یک منصب معنوی و روحی و فکری شمرده‌اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه (رئیس دولت) و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره‌گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام (= ایدئولوگ).

این مطلب واضح، چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از صدها مدرک قرآنی و حدیثی آن، زاید به نظر نمی‌رسد:

### مفهوم امامت در روایات

در کتاب «الحجه» کافی حدیث مبسوطی از حضرت علی بن موسی الرضا در شناخت امامت و توصیف امام نقل شده است که متضمن خصوصیات پُر معنی و جالبی است؛ از آن جمله درباره امامت: رشته دین، سامان مسلمان، آبادگر جهان، سربلندی مؤمنان، رتبت پیامبران، میراث جانشینان، خلافت خداوندگار و جانشینی پیامبر ﷺ. و درباره امام: افزایش دهنده ثروت عمومی، اجراکننده مقررات و حدود الهی، پاسدار مرزها، امین خدا در میان خلق، شعله فروزنده‌ای بر جایگاهی بلند، صلا دهنده راه خدا، مدافع حریم خدا، به خشم آورنده منافقان، ویرانگر بنیان کافران، عزت بخش مؤمنان ورزیده و کاردان در زمامداری، دانای

کار سیاست، کمر بسته فرمان خدا، خیر خواه بندگان خدا، نگاهبان دین خدا...<sup>۱</sup>  
در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام صراحتاً گفته می‌شود: همه امتیازات و نیز  
همه تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا می‌باشند.<sup>۲</sup>

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وجوب فرمانبری از «اوصیاء» یادآوری  
شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از  
آنان با تعبیر «اولو الامر» یاد کرده است.<sup>۳</sup>

صدها روایت پراکنده در بابهای مختلف از کتابهای گوناگون صریحاً مفهوم  
امام و امامت در فرهنگ شیعی را «زمانداری» و «اداره امور امت مسلمانان»  
دانسته و امامان اهل بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛  
به طوری که برای جستجوگر منصف جای تردید باقی نمی‌گذارد که ادعای امامت  
از طرف ائمه اهل بیت، فراتر از رتبت فکری و معنوی، دقیقاً ادعای حق حکومت  
نیز هست و دعوت همه جاگستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزه‌ای سیاسی -  
نظامی برای به دست آوردن حکومت بوده است.

این مطلب که از چشم دهها مؤلف و محقق روزگاران بعد پوشیده مانده،<sup>۴</sup> در  
عرف مسلمانان معاصر خود آن بزرگواران، در شمار واضح‌ترین حقایق به شمار

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹۸

۲. جری له من افضل ما جری لمحمد... و لقد حملت علی مثل حمولة... و كذلك یجری  
الاتمة الهدی واحدا بعد واحد. کافی، ج ۱، ص ۱۹۶

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۸۹

۴. برای نمونه، کتابهای متعددی که در دهه‌های اخیر از طرف مستشرقان و نیز نویسندگان  
مسلمان شیعه و سنی نوشته شده و در آن بدون استثناء نقش ائمه شیعه در قبال مسئله  
حکومت، نقش منفی و بی تفاوت و یا حتی سازشکارانه، بلکه حتی بکلی دور از سیاست  
معرفی گردیده است، مطالعه شود. مانند «نظریة الامامة لدى الشيعة» و «التشیع و التصوف»  
والامام الصادق و المذاهب الاربعه، العباسيون الاولیاء.

می‌آمده است؛ تا آنجا که «کمیت» - شاعر نامدار و بسیار هنرمند عرب و یکی از  
معروف‌ترین چهره‌های شیعی و شهید گرایشهای تند علوی خود - در یکی از  
چندین قصیده معروف خود در توصیف ائمه اهل بیت، آنان را سیاستمدارانی  
می‌داند که برخلاف حاکمان مسلط زمان، سرپرستی و زمانداری انسانها را با  
چوپانی گوسفندان و چارپایان یکسان نمی‌سازند.<sup>۱</sup>

### دعوت امام صادق علیه السلام به امامت

اکنون برمی‌گردیم به سخن اصلی؛ یعنی اینکه امام صادق علیه السلام نیز مانند دیگر  
امامان شیعه، محور برجسته دعوتش را موضوع «امامت» تشکیل می‌داده است.  
برای اثبات این واقعیت تاریخی، قاطع‌ترین مدرک، روایات فراوانی است که  
ادعای امامت را از زبان امام صادق علیه السلام به روشنی و با صراحت تمام نقل می‌کند.  
همان‌طور که توضیح خواهیم داد، امام در هنگام اشاعه و تبلیغ این مطلب،  
خود را در مرحله‌ای از مبارزه می‌دید که می‌بایست به طور مستقیم و  
صریح، حکام زمان را نفی کند و خویشان را به عنوان صاحب حق واقعی ولایت و  
امامت به مردم معرفی نماید؛ و قاعدتاً این عمل فقط هنگامی صورت می‌گیرد که  
همه مراحل قبلی مبارزه با موفقیت انجام گرفته؛ آگاهیهای سیاسی و اجتماعی  
در قشر وسیعی پدید آمده؛ آمادگیهای بالقوه در همه جا احساس شده؛  
زمینه‌های ایدئولوژیک در جمع قابل توجهی ایجاد گردیده؛ لزوم حکومت حق و  
عدل برای جمعی کثیر به ثبوت رسیده و بالاخره رهبر تصمیم راسخ خود را برای  
مبارزی نهایی گرفته است. بدون این همه، مطرح کردن نام یک شخص معین

۱. سیاسة لا کم یری رعیة الناس سوء و رعیة الاتعام

به عنوان امام و زمامدار محقق جامعه، کاری عجولانه و بی فایده خواهد بود.

### سلسله جدایی ناپذیر امامت

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که امام در مواردی به این بستنده نمی کند که امامت را برای خویش اثبات کند؛ بلکه همراه نام خود، نام امامان بحق و اسلاف پیشین خود را نیز یاد می کند و در حقیقت سلسله امامت اهل بیت را متصل و جدایی ناپذیر مطرح می سازد. این عمل با توجه به اینکه تفکر شیعی، همه زمامداران نابحق گذشته را محکوم کرده و آنان را «طاغوت» به شمار می آورده، می تواند اشاره به پیوستگی جهاد شیعیان این زمان به زمانهای گذشته نیز باشد. در واقع امام صادق علیه السلام با این بیان، امامت خود را یک نتیجه قهری که بر امامت گذشتگان مترتب است، می شمارد و آن را از حالت بی سابقه و بی ریشه و پایه بودن بیرون می آورد و سلسله خود را از کانالی مطمئن و تردیدناپذیر به پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار متصل می کند. اکنون به نمونه ای چند از چگونگی دعوت امام توجه کنید:

### ترسیم منظره ای شگفت آور

جالب ترین روایتی که من در این باب دیده ام، روایت «عمرو بن ابی المقدام» است که منظره شگفت آوری را ترسیم می کند: روز نهم ذیحجه (روز عرفه) است. محشری از خلایق در عرفات برای ادای مراسم خاص آن روز گرد آمده اند و نمایندگان طبیعی مردم سراسر مناطق مسلمان نشین، از اقصای خراسان تا ساحل مدیترانه، جمع اند. یک کلمه حرف بجا در اینجاست که گسترده ترین شبکه وسایل ارتباط جمعی را در آن زمان بکشد. امام، خود را به این جمع رسانده

است و پیامی دارد. می گوید: دیدم امام در میان مردم ایستاد و با صدایی هرچه بلندتر - با فریادی که باید در همه جا و در همه گوشها طنین بیفکند و به وسیله شنوندگان به سراسر دنیای اسلام پخش شود - پیام خود را سه مرتبه گفت. روی را به طرف دیگری گرداند و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد. باز روی را به سمتی دیگر گرداند و باز همان فریاد و همان پیام ... و بدین ترتیب امام دوازده مرتبه سخن خود را تکرار کرد. این پیام با این عبارات ادا می شد:

«ایها الناس! ان رسول الله کان الامام ثم کان علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی، ثم...»<sup>۱</sup>

### توصیف امامان شیعه

حدیث دیگر از ابی الصباح کنانی است که در آن، امام صادق علیه السلام خود و دیگر امامان شیعه را چنین توصیف می کند:

«ما کائن هتیم که خدا اطاعت ما را بر مردم لازم ساخته است. انقال و صفو المال در اختیار ماست».

صفو المال، اموال گزیده ای است که طواغیت گردنکش به خود اختصاص داده و دستهای مستحق را از آن بریده بودند و هنگامی که این اموال مغضوب، با پیروزی سلحشوران مسلمان از تصرف ستمگران مغلوب خارج می شود، مانند دیگر غنائم تقسیم نمی شود تا در اختیار یک نفر قرار گیرد و بدو حشمتی کاذب و تفاخری دروغین ببخشد؛ بلکه به حاکم اسلامی سپرده می شود و او از آنها در جهت مصالح عموم مسلمانان استفاده می کند. امام در این روایت، خود را

۱. بحار، ج ۴۷، ص ۵۸



اختیاردار صفوالعمال و نیز انفال - که آن نیز مربوط به امام است - معرفی می‌کند و با این بیان، به روشنی می‌رساند که امروز حاکم جامعه اسلامی، اوست و این همه باید به دست او و در اختیار او باشد و به نظر او در مصارف درستش به کار رود.

### میراث دار علم و حکومت

امام علیه السلام در حدیثی دیگر، امامان گذشته را یک یک نام می‌برد و به امامت آنان و اینکه اطاعت از فرمانشان واجب و حتم است، شهادت می‌دهد و چون به نام خود می‌رسد، سکوت می‌کند. شنوندگان سخن امام به خوبی می‌دانند که پس از امام باقر علیه السلام میراث علم و حکومت در اختیار امام صادق علیه السلام است. و بدین ترتیب، هم حق فرمانروایی خود را مطرح می‌سازد و هم با لحن استدلال گونه، ارتباط و اتصال خود را به نیای والامقامش علی بن ابی طالب بیان می‌کند.<sup>۱</sup> در ابواب کتاب «الحجه» از کافی و نیز در جلد ۴۷ بحارالانوار از این گونه حدیث که به صراحت یا به کنایه، سخن از ادعای امامت و دعوت به آن است، فراوان می‌توان یافت.

مدرک قاطع دیگر، شواهدی است که از شبکه گسترده تبلیغاتی امام در سراسر کشور اسلامی یاد می‌کند و بودن چنین شبکه‌ای را مسلم می‌سازد. این شواهد، چندان فراوان و مدلل است که اگر حتی یک حدیث صریح هم وجود نمی‌داشت، خدشه‌ای بر حتمیت موضوع وارد نمی‌آمد.

### وجود شبکه تبلیغاتی قوی

مطالعه گر زندگینامه نامدوّن ائمه علیهم السلام از خود می‌پرسد: آیا امامان شیعه در

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۶

اواخر دوران بنی امیه، داعیان و مبلغانی در اطراف و اکناف کشور اسلامی نداشتند که امامت آنان را تبلیغ کنند و از مردم قول اطاعت و حمایت برای آنان بگیرند؟ در این صورت، پس نشانه‌های این پیوستگی تشکیلاتی که در ارتباطات مالی و فکری میان ائمه و شیعه به وضوح دیده می‌شود، چگونه قابل توجیه است؟ این حمل و جود و اموال از اطراف عالم به مدینه؟ این همه پرسش از مسائل دینی؟ این دعوت همه جاگستر به تشیع؟ و آنگاه این وجهه و محبوبیت بی نظیر آل علی در بخشهای مهمی از کشور اسلامی؟ و این خیل انبوه محدثان و راویان خراسانی و سیستانی و کوفی و بصری و یمنی و مصری در گرد امام؟... کدام دست مقتدر، این همه را به وجود آورده بود؟ آیا می‌توان تصادف یا پیشامدهای خود به خودی را عامل این پدیده‌های متناسب و مرتبط به هم دانست؟

با این همه تبلیغات مخالف که از طرف بلندگوهای رژیم خلافت اموی بی‌استثناء در همه جا انجام می‌گرفت و حتی نام علی بن ابی طالب به عنوان محکوم‌ترین چهره اسلام، در مناظر و خطابه‌ها یاد می‌شد، آیا بدون وجود یک شبکه تبلیغاتی قوی ممکن است آل علی در تقاطعی چنان دور دست و ناآشنا، چنین محبوب و پرجاذبه باشند که کسانی محض دیدار و استفاده از آنان و نیز عرضه کردن دوستی و پیوند خود با آنان، راههای دراز را بییمایند و به حجاز و مدینه روی آورند؛ دانش دین را که بتا بر عقیده شیعه، همچون سیاست و حکومت است، از آنان فراگیرند و در موارد متعددی بیصبرانه اقدام به جنبش نظامی - و به زبان روایات، قیام و خروج - را از آنان بخواهند؟ اگر تلیحات شیعه فقط در جهت اثبات علم و زهد ائمه علیهم السلام بود، درخواست قیام نظامی چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟



### پایبندی یاران امام به «تقیه»

ممکن است سؤال شود اگر به رستی چنین شبکه تبلیغاتی وسیع و کارآمدی وجود داشته، چرا نامی از آن در تاریخ نیست و صراحتاً ماجرای از آن نقل نشده است؟ پاسخ همان طور که پیشتر نیز اشاره شد، به طور خلاصه آن است که دلیل این بی‌نشانی را نخست در پایبندی و سواس‌آمیز یاران امام به اصل معتبر و مترقی «تقیه» باید جست که هر بیگانه‌ای را از نفوذ در تشکیلات امام مانع می‌شد، و سپس در ناکام ماندن جهاد شیعه در آن مرحله و به قدرت نرسیدن آنان، که این خود نیز معلول عواملی چند است. ... اگر بنی‌عباس نیز به قدرت نمی‌رسیدند، بی‌گمان تلاش و فعالیت پنهانی آنان و خاطرات تلخ و شیرینی که از فعالیت‌های تبلیغاتی‌شان داشتند، در سینه‌ها می‌ماند و کسی از آن خبر نمی‌یافت و در تاریخ نیز ثبت نمی‌شد.

### تبلیغات گسترده برای امامت اهل بیت

با این همه، چندان اندک نیست روایاتی که در آن از تبلیغات گسترده شیعی برای امامت اهل بیت، تقریباً به صراحت سخن رفته است. در این باب، بسنده می‌کنیم به یادآوری حدیثی که می‌گوید: مردی از اهل کوفه به خراسان رفت و مردم را به «ولایت» جعفر بن محمد دعوت کرد. جمعی پاسخ مثبت دادند و اطاعت کردند، گروهی سر باز زدند و منکر شدند، و فرقه‌ای احتیاط کردند و دست نگه داشتند... تا آنجا که وقتی یکی از آن احتیاط‌کنندگان گذارش به مدینه می‌افتد و با امام ملاقات می‌کند، حضرت به لحنی تعرض‌آمیز به او می‌گوید: تو که اهل ورع و احتیاط بودی، چرا در فلان مکان که فلان عمل هوسبازانه خیانت‌آمیز را انجام

### می‌دادی، احتیاط نکردی؟...<sup>۱</sup>

چنان که می‌بینیم، تبلیغ‌کننده، اهل کوفه است؛ و منطقه تبلیغ، خراسان؛ و نام مرد، پنهان؛ و دعوت وی، به ولایت (حکومت) امام صادق علیه السلام؛ و دعوت احتیاط‌کنندگان، به اطاعت و فرمانبری.

### مجادلات کلامی و ادبی

مدرک قابل ملاحظه دیگر برای مشخص کردن نقطه نظر ائمه علیهم السلام و شیعه در دعوت و تبلیغ امامت، مباحثات و مجادلاتی است که میان آنان و رقبای سیاسی‌شان (بنی‌امیه و بنی‌عباس) جریان داشته است. این مباحثات که هم به زبان استدلال‌های کلامی و مذهبی، و هم به زبانی رساتر و گویاتر - زبان شعر - صورت می‌گرفته، به روشنی می‌تواند مسلم سازد که هدف از تبلیغات شیعه در زمینه امامت، آن بوده است که حق حکومت را برای امامان اهل بیت اثبات کند. پس دعوت آنان به ولایت اهل بیت، در بارزترین ابعادش، دعوت به مبارزه برای بازگرفتن این حق و بیرون آوردن قدرت سیاسی از دست نااهلان محسوب می‌شده است.

دوران امام صادق علیه السلام را به خاطر معاصر بودنش با نهضت و سپس به قدرت رسیدن بنی‌عباس، می‌توان از حساس‌ترین دوره‌های این‌گونه مباحثات دانست و اشعار شعرای شیعی و همچنین شعرای عباسی را نمایشگری از نقطه نظر آن حضرت به حساب آورد.

شعرای عباسی با تکیه بر استدلال‌هایی از نوع استدلال قدرتمندان بی‌پایه و

همراه با تحکم، بنی عباس را صاحبان واقعی این منصب معرفی می کنند در مقابل، شاعران و ستایشگران جناح علوی را مشاهده می کنیم که با زیان و لحن ویژه یک جناح مغلوب و خشمگین، حکام غالب - یعنی بنی عباس - را به خاطر جنایات و ناحق گراییهای شان محکوم کرده و حق را متعلق به آل علی و آنان را شایستگان و صاحبان حقیقی آن می دانند.

با توجه به پایگاه بلند «شعر مسلکی» در قرنهای اول و دوم هجری و یادآوری این نکته که شاعر معتقد به یک مسلک، برجسته ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعارهای آن به کار می برده است، طبیعی می نماید که حساب ویژه ای برای اظهارات و سروده های شاعران وابسته به جناحهای سیاسی در نظر گرفته شود.

### نقش ادبیات در قرنهای اول و دوم

نویسنده کتاب «العباسیون الاوائل» به درستی نقش حساس و تعیین کننده ادبیات را در قرنهای اول و دوم - که روزگار شکوفایی شعر و خطابه عربی است - در کتاب خود باز کرده است. وی می نویسد:

«... ادبیات در دلها اثر می گذاشت و مهر و گرایش مردم را به این یا آن دسته جلب می کرد. شاعران و سخنوران به منزله روزنامه های آن عصر بودند که هر یک جهت گیری سیاسی ویژه ای را مطرح می ساختند و از آن دفاع می کردند و با زبانی مؤثر و شیوهای رسا، دلایلی بر حقانیت گرایش سیاسی خود اقامه می نمودند و دلایل رقبای خود را مردود می ساختند»<sup>۱</sup>

۱. العباسیون الاوائل، دکتر فاروق عمر، ص ۱۰۴

مثلاً از سویی شاعر طرفدار بنی عباس برای اینکه خلافت را حق مشروع این دودمان وانمود کند، آنان را به پیامبر ﷺ متصل می ساخت و ادعا می کرد که میراث پیامبر ﷺ، ملک طبیعی این خاندان است، و چنین استدلال می کرد که چون در ارت، با بودن عموها، نوبت به دخترزادگان نمی رسد، پس میراث حکومت پیامبر ﷺ متعلق به عمویش عباس، و پس از او حق فرزندان عباس است:

انی یکون ولیس ذاک بکائن لبنی البنات وراثۃ الاعمام<sup>۱</sup>

و یا این گونه که با بودن عمو، نوبت به عموزاده نمی رسد:

قابناء عباس هم یرثونه کف العم لابن العم فی الأثر قد حجت<sup>۲</sup>

از سوی دیگر شاعران هواخواه علویان در قصاید خود - که غالباً سرشار از نوعی عاطفه شورانگیز ناشی از احساس مظلومیت است - این استدلالها را رد کرده، استدلالهای دیگری و گاه از نوع همانها بر حقانیت ادعای ائمه شیعه ارائه می نمودند. برای نمونه، اشاره به ماجرای غدیرخیم، در قصیده معروف سید حمیری:

من کنت مولاة فهذا له مولی، فلم یرضوا ولم یقنعوا<sup>۳</sup>

پاسخ به استدلال شاعر عباسی در مورد میراث عمو، در قصیده جعفر بن عثمان طائی:

۱. چگونه ممکن است؟ و این هرگز شدنی نیست که دختر زادگان، میراث عموها را مالک شوند.
۲. پسران عباس، میراث برحق اویند؛ همچنانکه عمو مانع از رسیدن نوبت ارت به پسر عموست.
۳. هر کس من مولای اویم، پس این (علی) او را مولاست و مخالفان بدین زمان، راضی و قانع نگشتند.

بنت، نصف کامل من مال ثرت، والعم متروک بغیر سهام<sup>۱</sup>  
اشاره به وراثت از پیامبر ﷺ، در قصیده دعبل خزاعی:

اضربهم ارث النبی فاصبحوا یساهم فیهم میتة و منون<sup>۲</sup>

برای کسی که اندک تبعی در کتب مربوط به زندگی بنی عباس و تاریخ قرن دوم هجری کرده باشد، دستیابی به صدها نمونه از این نوع محاوره و مناظره سیاسی به زبان شعر، کار دشواری نیست؛ بلکه می توان گفت شعر و ادب شیعی در دوران ائمه علیهم السلام عمدتاً به استدلال و بحث سیاسی و کلامی می پرداخت و از خیال بافیهای رایج در مدیحه های فارسی روزگار ما اثری در آن نبود.

### اثبات حق حکومت

اکنون مهم آن نیست که محتوای آن اشعار استدلالی - که هر یک از دو طرف بر حقانیت مدعای خود اقامه کرده است - تا چه پایه محکم و قابل استناد است؛ مهم، توجه به این نکته است که این دو جناح متخاصم که جبهه بندی سیاسی اعتقادی بزرگ و علمی را در سطح وسیع جامعه آن روز مشخص می سازند، چه می گویند و چه ادعا می کنند و هر یک چه حقی را برای خود قائلند.

همان طور که به روشنی دیده می شود، هر یک از این دو جناح می کوشد تا حقی را برای خود اثبات و از دیگری سلب کند. این حق، همان حکومت است. میراث پیامبر ﷺ که در این دو دسته شعر به آن اشاره شد و هر کدام از دو شاعر، آن را متعلق به دودمان مورد علاقه خود - علوی یا عباسی - دانسته، چیزی جز

۱. دختر، یک نیمه کامل از مال شخصی را ارث می برد؛ در حالی که عمو را هیچ سهمی از ارث نیست.

۲. میراث پیامبر، ایشان را زبان بخشید؛ زیرا از هر سو طعمه وحشت و مرگ شدند.

ولایت و زمامداری مسلمانان نیست. بی گمان نزاع بر سر آن نیست که کدامیک از دو تیره علوی و عباسی از موارث معنوی پیامبر ﷺ مانند دانش، زهد، خصلتهای برجسته و... برخوردارند؛ اینها هیچکدام حقی نیستند که نزاع بر سر آن را مسئله اولویت در ارث حل کند. هیچگاه دو نفر برای اینکه ثابت کنند دانش یا زهد کسی را به ارث برده اند، به خویشاوندی نزدیک تر با وی استدلال نمی کنند. این گونه استدلال فقط در جایی قابل ارائه است که نزاع بر سر یک شیئی یا یک حق باشد؛ چنان که دیدیم شعرای زمان امام صادق علیه السلام - مانند سید حمیری و جعفر بن عثمان و کمیت - با مطرح ساختن مسئله امامت در اشعار خود و پاسخگویی به شاعران دیگری که در همین مسئله از عباسیان دفاع می کردند، به خوبی نشان می دهند که امام صادق علیه السلام و شیعیان - یعنی عناصر وابسته به آن حضرت - دست اندرکار تبلیغات همه جانبه و گسترده ای در جهت باز یافتن و باز گرفتن قدرت سیاسی و راندن رقبای ناصالح خود از صحنه سیاست بوده اند. در اشعار بلیغ و بسیار هنرمندانه شعرای علوی - از قبیل کمیت، دعبل، فرز دق و بسیار شاعران بزرگ دیگر - شواهد فراوانی بر این سخن می توان یافت. آنچه یاد شد، می تواند نمونه روشنگری از آن همه باشد.

### نامه محمد بن عبدالله حسینی به منصور

پیش از آنکه این بخش را به پایان برم، بی مناسبت نمی دانم نوع دیگری از این گونه استدلال را که در قلمروی غیر از شعر مطرح شده است و می تواند نشانی از گسترده دایره این مدعا در میان گروه های متخاصم آن دوره باشد، ارائه دهم. نمونه مورد نظر، نامه ای است از محمد بن عبدالله حسینی - معروف به صاحب نفس زکیه - به منصور عباسی. می دانیم که محمد یکی از معروف ترین

شخصیتهای بیت علوی بود که یک جنبش نظامی ضد رژیم عباسی را در طلیعه‌های حکومت این سلسله رهبری می‌کرد. طبق معمول آن روزگار، نامه‌های احتجاج‌آمیز طرفین یک مخاصمه، حتی در مرحله درگیری نظامی، نقش مهمی در پیشبرد هدفهای آنان ایفا می‌کرد. این نامه‌ها که به سرعت در سطح مردم معمولی نیز پخش می‌شد و همه از مضامین آن مطلع می‌گشتند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در جلب حمایت و توجه توده مردم به سوی یک جناح و تقویت روحیه وابستگی به آن جناح باقی می‌گذاشت و بدین جهت معمولاً حاوی مردم‌پسندترین و قابل قبول‌ترین استدلالهای طرفین می‌بود. در یکی از نامه‌هایی که محمد به منصور عباسی نوشته، به روشنی این سخن که خاندان علوی مدعایی جز حکومت نداشته و آن را حق خود می‌دانسته و با دعوت مردم به امامت خود، در واقع آنان را به مبارزه علیه رژیم حاکم فرامی خوانده‌اند، اثبات می‌شود. عبارت مورد نظر در این نامه چنین است: «و ان ابانا علیاً کان الوصی و کان الامام، فکیف ورثتم ولايته و ولده حیاة»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که این استدلال برای رد استدلال رایج بنی عباس در نامه آورده شده است. آنان خلافت و امامت را میراثی می‌دانستند که از طریق عباس از پیامبر خدا ﷺ به آنان رسیده است و با همین استدلال ناموجه ذهن مردم را برای قبول حکومت عناصری که جز خویشاوندی با رسول خدا هیچ امتیازی نداشتند، آماده می‌ساختند و محمد با این بیان روشن و منطقی، راه استدلال را

۱. معلوم است که پدر ما علی، وصی پیامبر ﷺ و امام مسلمانان بود اکنون یا اینکه فرزندان او زنده‌اند چگونه شد که شما حکومت را از او به ارث بردید؟ طبری، ج ۶، ص ۱۹۵، به نقل از جهاد الشیعه، ص ۴۲

بر رقبای خود می‌بندد. در این بیان، اولاً تعبیر امام و مفهوم مورد استعمال آن، و ثانیاً داعیه محمد، که به هر حال یکی از عناصر میرز بیت علوی است، به روشنی مشاهده می‌شود.

## ۲- تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی

### وسیع‌ترین حوزه علمی و فقهی

این نیز یک خط روشن در زندگی امام صادق علیه السلام است؛ به شکلی متمایز تر و صریح‌تر و صحیح‌تر از آنچه در زندگی دیگر امامان می‌توان دید؛ تا آنجا که فقه شیعه «فقه جعفری» نام گرفته است و تا آنجا که همه کسانی که فعالیت سیاسی امام را نادیده گرفته‌اند، بر این سخن همدانستانند که امام صادق علیه السلام وسیع‌ترین - یا یکی از وسیع‌ترین - حوزه‌های علمی و فقهی زمان خود را دارا بوده است. در این میان، چیزی که از نظر بیشترین کاوشگران زندگی امام پوشیده مانده است، مفهوم سیاسی و متعاضات این عمل است و ما اکنون به آن می‌پردازیم.

### خلیفه: متکفل امور سیاسی و دینی مردم

مقدمتاً باید دانست که دستگاه خلافت در اسلام، از این جهت با همه دستگاههای دیگر حکومت متفاوت است که این فقط یک تشکیلات سیاسی نیست؛ بلکه یک رهبری سیاسی مذهبی است. نام و لقب «خلیفه» برای حاکم اسلامی، نشان‌دهنده همین حقیقت است که وی بیش از یک رهبر سیاسی است؛ جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر، آورنده یک دین و آموزنده اخلاق و البته در عین حال حاکم و رهبر سیاسی است. پس خلیفه در اسلام، به جز

سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست.

### ضعف آگاهیهای دینی دستگاه حکومت

این حقیقت مسلم موجب شد که پس از نخستین سلسله خلفای اسلامی، زمامداران بعدی که از آگاهیهای دینی بسیار کم نصیب و گاه بکلی بی نصیب بودند، در صدد برآیند که این کمبود را به وسیله رجال دینی وابسته به خود تأمین کنند و با الحاق فقها و مفسران و محدثان مزدور به دستگاه حکومت خود، این دستگاه را باز هم ترکیبی از دین و سیاست سازند.

فایده دیگری که وجود عناصر شریعت مآب در دستگاه حکومت داشت، آن بود که اینان طبق میل و فرمان زمامدار ستم پیشه و مستبد، به سهولت می توانستند احکام دین را به اقتضای مصالح تغییر و تبدیل داده و در پوششی از استنباط و اجتهاد، که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست، حکم خدا را به خاطر خدایگان دگرگون سازند.

کتاب نویس و مورخان قرنهای پیشین، نمونه های وحشت انگیزی از جعل حدیث و تفسیر به رأی را که غالباً دست قدرتهای سیاسی در آن نمایان است، ذکر کرده اند که در یکی از بخشهای آینده، به مناسبت، به گوشه ای از آنها اشاره خواهیم کرد. این کار که در روزگارهای نخستین (تا اواخر قرن اول هجری) بیشتر شکل روایت و حدیث داشت، کم کم شکل فتوایز یافته بود؛ و لذا در اواخر دوران بنی امیه و اوایل بنی عباس فقهای بسیاری بودند که با استفاده از شیوه های بدعت آمیز همچون قیاس و استحسان، احکام اسلامی را طبق نظر خود، که در واقع غالباً نظر قدرتمندان حاکم بود، صادر می کردند. عیناً همین عمل درباره تفسیر قرآن نیز انجام می گرفت. تفسیر قرآن طبق رأی و نظر مفسر، از جمله

و در حقیقت  
تأمین کننده  
این دستگاه  
بود که اینان  
طبق میل و  
فرمان زمامدار  
ستم پیشه و  
مستبد، به  
سهولت می  
توانستند  
احکام دین را  
به اقتضای  
مصلحت تغییر  
و تبدیل داده  
و در پوششی  
از استنباط  
و اجتهاد، که  
برای مردم  
عادی و عامی  
قابل تشخیص  
نیست، حکم  
خدا را به  
خاطر خدایگان  
دگرگون سازند.

کارهایی بود که می توانست به آسانی حکم خدا را در نظر مردم دگرگون سازد و آنها را به آنچه مفسر خواسته است، که او نیز اکثرأ همان را می خواست که حاکم خواسته بود، معتقد کند.

### دو جریان کلی در فقه و حدیث و تفسیر

بدین گونه بود که از قدیم ترین ادوار اسلامی، فقه و حدیث و تفسیر به دو جریان کلی تقسیم شد: یکی جریان وابسته به دستگاه حکومتهاى غاصب، که در موارد بسیاری حقیقتها را فدای مصلحتهای آن دستگاهها ساخت و در برابر بهای ناچیزی، حکم خدا را تحریف می کردند؛ و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی مقدم نمی ساخت و قهراً در هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقهات مزدورش قرار می گرفت؛ و از آن رو در غالب اوقات، شکل قاچاق و غیر رسمی داشت.

### معارضه علمی امام صادق علیه السلام

با این آگاهی، به وضوح می توان دانست که فقه جعفری در برابر فقه فقیهان رسمی روزگار امام صادق علیه السلام فقط یک اختلاف عقیده دینی ساده نبود؛ بلکه در عین حال دو مضمون متعارضانه را نیز با خود حمل می کرد: نخست و مهم تر، اثبات بی نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره امور فکری مردم - یعنی در واقع، عدم صلاحیت اش برای تصدی مقام خلافت - و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقیهان در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهای حاکم است. امام صادق علیه السلام با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف



اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه‌ای غیر از شیوه عالمان وابسته به حکومت، عملاً به معارضه با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقهات رسمی را که یک ضلع مهم حکومت خلفا به شمار می‌آمد، تخطئه می‌کرد و دستگاه حکومت را از بُعد مذهبی‌اش تهیدست می‌ساخت.

### تهدیدها و فشارهای منصور

در اینکه دستگاه حکومت بنی‌امیه تا چه اندازه به مفهوم معارضه‌آمیز بساط علمی و فقهی امام صادق علیه السلام توجه داشت، سند روشن و قاطعی در دست نیست؛ ولی گمان قوی بر آن است که در زمان بنی‌عباس و مخصوصاً منصور که از هوش و زیرکی و آفری برخوردار بود و به‌خاطر اینکه سراسر عمر پیش از خلافت خود را در محیط مبارزات ضد اموی گذرانیده بود، از نکته‌های دقیق در زمینه مبارزات و مبارزان علوی آگاهی داشت، سران دستگاه خلافت به نقش مؤثر این مبارزه غیرمستقیم توجه می‌داشته‌اند.

تهدیدها و فشارها و سختگیریهای نامحدود منصور نسبت به فعالیتهای آموزشی و فقهی امام که در بسی روایات تاریخی از آن یاد شده، از جمله ناشی از همین توجه و احساس بوده است؛ و نیز تأکید و اصرار فراوان وی بر گردآوردن فقه‌های معروف حجاز و عراق در مقر حکومت خود که باز مضمون چندین روایت تاریخی است - از احساس همین نیاز نشأت می‌گرفته است.

### بنی‌نصیبی خلفا از دانش دینی

در مذاکرات و آموزشهای امام به یاران و نزدیکانش، بهره‌گیری از عامل «بنی‌نصیبی خلفا از دانش» به‌عنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام، آنان را حق

حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می‌شود؛ یعنی اینکه امام همان مضمون متعرضانه‌ای را که درس فقه و قرآن او دارا بوده، صریحاً نیز در میان می‌گذارده است.

در حدیثی از آن حضرت چنین نقل شده است:

«نحن قوم فرض الله طاعتنا وانتم تأتقون بمن لا يعذر الناس بجهالة»<sup>۱</sup>  
ماایم کسانی که خدا فرمانبری از آنان را قرض و لازم ساخته است؛ در حالی که شما از کسانی تبعیت می‌کنید که مردم به‌خاطر جهالت آنان در نزد خدا معذور نیستند.

یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نا اهل، دچار انحراف گشته و به راهی جز راه خدا رفته‌اند، نمی‌توانند در پیشگاه خدا به این عذر متوسل شوند که: ما به تشخیص خود راه خطا را نپیمودیم؛ این پیشوایان و رهبران ما بودند که از روی جهالت، ما را به این راه کشاندند. زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، خود، کاری خلاف بوده است؛ پس نمی‌تواند کارهای خلاف بعدی را توجیه کند.<sup>۲</sup>

### امامت: رهبری سیاسی و فکری

این مفهوم که رهبری سیاسی در جامعه انقلابی اسلام، همان رهبری انقلابی است و لزوماً با رهبری فکری و ایدئولوژیک همراه است، در آموزشهای امامان

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۶

۲. قرآن نیز همین مضمون را در چندین جا به زبانهای گوناگون تکرار کرده است؛ از سبزه ناهان و متبوعان راه ضلال سخن گفته و از شکوه تابعان که ما را این پیشوایان همراه به گمراهی کشاندند - و سرانجام، این را نیز یادآور شده که چنین عذری از هیچ‌کس پذیرفته نمی‌شود و سرنوشت همسانی برای هر دو گروه گمراه انتظار است. رجوع شود به آیه ۱۶۷ سوره بقره، آیه ۹۱ تا ۱۰۲ سوره شعراء، آیه ۳۱ تا ۳۳ سوره سباء، آیه ۹۷ سوره نساء.



قبل و بعد از امام صادق (ع) نیز آشکارا وجود داشته است. در روایتی امام علی بن موسی از قول جد بزرگوارش امام محمد باقر (ع) «سلاح» را در سلسله امامت به «تابوت» در میان اقوام گذشته بنی اسرائیل همانند می‌کند: «سلاح در میان ما همچون تابوت است در میان بنی اسرائیل، که نزد هر کس بود، نبوت (و در روایتی: حکومت) از آن او بود. در میان ما نیز سلاح نزد هر کس باشد، رهبری و زعامت متعلق به اوست.» (توجه شود به شکل نمادین و مفهوم بسیار عمیق این تعبیر). راوی آنگاه می‌پرسد: «فیکون السلاح مزایلا للعلم؟» یعنی آیا ممکن است سلاح نزد کسی باشد که دانش ایدئولوژیک دین در او نیست؟<sup>۱</sup> و امام در پاسخ می‌گوید: نه.<sup>۲</sup> یعنی زمامداری جامعه و رهبری انقلابی امت مسلمان در اختیار کسی است که سلاح و دانش را با هم دارا باشد.

پس امام از سویی شرط امامت را دانش دین و فهم درست قرآن می‌داند، و از سوی دیگر با گستردن بساط علمی و گرد آوردن خیل کثیری از مشتاقان دانش دین در پیرامون خود و تعلیم دین به شیوای مخصوص - که مخالف یا روال معمولی فقه و حدیث و تفسیر و به طور کلی مغایر با دین‌شناسی رایج علما و محدثان و مفسران وابسته به دستگاه خلافت است - عملاً دین‌شناسی خود و دین‌شناسی دستگاه خلافت را - با تمامی علمای وابسته و نام و نشاندارش - اثبات می‌کند و از این رهگذر با تعرض مستمر و عمیق و آرام، به مبارزه خود بعدی تازه می‌بخشد.

۱. این معنی برای کلمه «مزایلا» مستفاد از گفتار عالم حدیث‌شناس معروف، علامه مجلسی است در کتاب مرآت العقول.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

### محدودیت‌های منصور برای امام صادق (ع)

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نخستین حکمرانان بنی عباس که خود در روزگار پیش از قدرت، سالها در محیط مبارزاتی علوی و در کنار پیروان و یاران آل علی گذرانیده و به بسیاری از اسرار و چم‌وخمهای کنار آنان بصیرت داشتند، نقش متعاضدانه این درس و بحث و حدیث و تفسیر را پیش از اسلاف اموی خود درک می‌کردند. گویا به همین خاطر بود که منصور عباسی در خلال درگیریهای رذالت آمیزش با امام صادق (ع)، مدت‌ها آن حضرت را از نشستن با مردم و آموزش دین به آنان، و نیز مردم را از رفت و آمد و سؤال از آن حضرت منع کرد؛ تا آنجا که به نقل از «مفضل بن عمر» - چهره درخشان و معروف شیعی - هرگاه مسئله‌ای در باب زناشویی و طلاق و امثال اینها برای کسی پیش می‌آمد، به آسانی نمی‌توانست به پاسخ آن حضرت دست یابد.<sup>۱</sup>

### ۳- وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

#### تشکیلات پنهان تحت فرمان ائمه (ع)

اندکی پیش از این اشاره شد که امام صادق (ع) در اواخر دوران بنی‌امیه، شبکه تبلیغاتی وسیعی را که کار آن، اشاعه امامت آل علی و تبیین درست مسئله امامت بود، رهبری می‌کرد؛ شبکه‌ای که در بسیاری از نقاط دور دست کشور مسلمان، به‌ویژه در نواحی عراق عرب و خراسان، فعالیت‌های چشمگیر و ثمربخشی درباره مسئله امامت عهده‌دار بود؛ ولی این تنها یک روی مسئله و بخش ناچیزی از آن است. موضوع تشکیلات پنهان در صحنه زندگی سیاسی امام صادق (ع) و نیز

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۳۸.

دیگر ائمه علیهم السلام، از جمله مهم ترین و شورانگیزترین و در عین حال مجهول ترین و ابهام آمیزترین فصول این زندگینامه پرمجراست.

همان طور که قبلاً گفتیم، برای اثبات وجود چنین سازمانی نمی توان و نمی باید در انتظار مدارک صریح بود. نباید توقع داشت که یکی از امامان یا یکی از یاران نزدیکش صراحتاً به وجود تشکیلات سیاسی - فکری شیعی اعتراف کرده باشد؛ این چیزی نیست که بتوان به آن اعتراف کرد. انتظار معقول آن است که اگر روزی هم دشمن به وجود تشکل پنهانی امام پی برد و از خود آن حضرت یا یکی از یارانش در آن باره چیزی پرسید، او بکلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوءظن یا تهمت بخواند. این، خاصیت همیشگی کار مخفی است. البته از کاوشگر تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام هم نمی توان انتظار داشت که بدون مدرک و دلیل قانع کننده ای وجود چنین تشکیلاتی را بپذیرد. باید در پی قرائن و شواهد و بطون حوادث ظاهراً ساده ای بود که اگرچه نظر بیننده عادی را جلب نمی کند، ولی با دقت و تأمل، خبر از جریانهای پنهانی بسیاری می دهد. اگر با چنین نگرشی به سراسر دوران دو قرن و نیمی زندگی ائمه علیهم السلام نظر شود، وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمان ائمه علیهم السلام تقریباً مسلم می گردد.

#### منظور از تشکیلات پنهان چیست؟

منظور از تشکیلات چیست؟ بدیهی است که منظور، یک حزب منظم و مرتب با مفهوم امروزی آن - یعنی مجموعه ای از کادرهای منظم و فرماندهیهای منطقه ای و شهری و غیره - نبوده و نمی تواند باشد. تشکیلات به معنای جمعیتی از مردم بوده که با هدفی مشترک کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و یک قلب تپنده و مغز فرمان دهنده انجام می داده و میان خود نوعی روابط و نیز

احساسات نزدیک و خویشاوندانه می داشته اند.

این جمع در زمان علی علیه السلام - یعنی در فاصله بیست و پنج سال میان سقیفه و خلافت - همان خواص صحابه ای بودند که علی رغم تظاهرات حق به جانب و عامه پسند دستگاه خلافت، معتقد بودند که حکومت، حق برترین و فداکارترین مسلمان - یعنی علی بن ابی طالب - است و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به جانشینی علی را از یاد نبرده و در نخستین روزهای پس از سقیفه نیز نظر مخالف خود را نسبت به برندگان خلافت و نیز وفاداری خود را به امام صریحاً اعلام کردند. بعدها نیز با اینکه طبق مصلحت بزرگی که امام را به سکوت و حتی همکاری یا خلفای نخستین وادار می ساخت، آنان در روند معمولی و عادی جامعه اسلامی قرار گرفتند؛ لیکن هیچگاه رأی و نظر و تشخیص درست خود را از دست نداده و همواره پیروان علی باقی ماندند؛ و به همین علت بود که بحق، نام «شیعه علی» یافتند و به این جهت گیری فکری و عملی مشهور شدند. چهره های معروف و افتخار آمیزی همچون سلمان، ابوذر، ابی بن کعب، مقداد، عمار، حذیفه و ... در این شمارند.

#### شیوه های مصلحت آمیز و حکمت آمیز

شواهد تاریخی تایید می کند که این جمع، اندیشه شیعی - یعنی اعتقاد به لزوم پیروی از امام به مثابه پیشوای فکری و نیز رهبر سیاسی - را همواره به شیوه های مصلحت آمیز و حکمت آمیز، میان مردم اشاعه می داده و تدریجاً بر جمع خود می افزوده اند؛ کاری که برای تشکیل حکومت علوی به منزله مقدمه ای واجب محسوب می شده است.

پس از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۳۵ به حکومت رسید، تنها کسانی که

به معیارهای شیعی در زمینه حکومت و امامت اذعان داشته و امام را بر اساس آن معیارها با ایمانی راسخ پذیرفته بودند، همان جمع شیعه؛ یعنی تربیت یافتگان مستقیم و غیر مستقیم امام در دوران بیست و چند ساله گذشته بودند. دیگران - یعنی اکثر مردم - هر چند در حوزه رهبری امام می زیستند و عملاً در جهت تفکر شیعی گام برمی داشتند، اما از آن وابستگی فکری و روحی که آنان را در جمع تشکیلات شیعی درآورد، برخوردار نبودند.

با توجه به این دوگونگی در میان طرفداران امام است که برخورد بسی متفاوت مسلمانان آن روز با آن حضرت؛ کسانی مانند عمار و مالک اشتر و حجر بن عدی و سهل بن حنیف و قیس بن سعد، و کسان دیگری مانند ابوموسی اشعری و زیاد بن ابیه و سعد بن وقاص توجه و تفسیر می شود.

باید قبول کرد که اگر هم بهراستی نخستین اقدام برای ایجاد تشکیلات شیعی در این دیدار انجام گرفته، طرح و زمینه آن از مدتها پیش از آن در سخنی از امام علی بن ابی طالب خطاب به یاران نزدیکش پیش بینی و پیشگویی شده است.

#### استراتژی امام حسن (علیه السلام) برای پذیرش صلح

پس از حادثه صلح امام حسن (علیه السلام) اقدام بسیار مهمی که انجام گرفت، گسترش اندیشه شیعی و سر و سامان دادن به این جمع پیوسته و خویشاوند بود که اکنون بر اثر سلطه ظالمانه سلطان اموی و فشاری که بر آن وارد می آمد، می توانست از تحرک و دینامیسم بیشتری برخوردار باشد. و همواره چنین است که اختناق و فشار به جای آنکه عامل گسیختگی نیروهای منسجم تحت فشار باشد، موجب هر چه پیوسته تر و راسخ تر و گسترده تر شدن آنهاست.

جمع آوری نیروهای اصیل و مطمئن شیعی، حراست آنان از گزند توطئه های بی امان ضد شیعی دستگاه اموی، گستردن تفکر اصیل اسلامی در دایره ای محدود ولی پُر عمق، جذب نیروهای بالقوه و افزودن آنان به جمع شیعیان، انتظار فرصتی مناسب و سرانجام، قیام و اقدامی بجای و به موقع که نظام جاهلی بنی امیه را متفجر ساخته، دوباره نظام اسلامی و علوی را جایگزین آن کند؛ این بود استراتژی امام حسن (علیه السلام) و آخرین علتی که پذیرش صلح را برای آن حضرت اجتناب ناپذیر می ساخت.

#### نخستین سنگ بنای تشکیلات شیعه

گویا به همین جهت بود که پس از حادثه صلح وقتی جمعی از شیعیان به سرکردگی مسیب بن نجبه و سلیمان بن صرد خزاعی به مدینه - که امام تازه از کوفه بدان جا بازگشته و آن شهر را مجدداً پایگاه فکری و سیاسی خود قرار داده بود - نزد آن حضرت رفتند و پیشنهاد بازسازی قوای نظامی و تصرف کوفه و حمله به سپاه شام را مطرح ساختند، امام آن دو نفر را از میان جمع برگزید و نزد خود به خلوت خواند و با بیاناتی که به هیچ روی از کم و کیف آن اطلاعی در دست نیست، آنان را به نادرستی این نقشه قانع ساخت و آنان هنگامی که نزد یاران و همفران خود بازگشتند، به سخنی کوتاه و سر بسته فهماندند که موضوع قیام نظامی منتفی است و باید به کوفه برگردند و به کار خود مشغول شوند.

با توجه به این قرائن است که حسین - مورخ هوشیار معاصر عرب - معتقد شده است که نخستین سنگ بنای تشکیلات سیاسی شیعه در همان روز و در همان مجلسی نهاده شد که این دو چهره معروف شیعی با امام حسن (علیه السلام) دیدار و مذاکره کردند.

## فرمان ایجاد تشکل و سازماندهی

«آنگاه که مرا از دست داده باشید، بسا چیزها خواهید دید که تمنای مرگ کنید. بی عدالتی، دشمنی، انحصارطلبی، سبک شمردن حق خدا و بیمناکی بر جان؛ ... هنگامی که چنین شود، باید خوشتن را به طور جمعی به وسیله پیوندی خدایی محافظت کنید و به پراکندگی دچار نشوید. مقاومت و نماز (یاد خدا) و تقیه (پنهانکاری) را پیشه سازید و بدانید که خداوند هر لحظه به رنگی درآمدن را از بندگانش میغوش می‌دارد. از حق و اهل حق مگذرید؛ زیرا هر آن کس که دیگری را به جای ما انتخاب کند، دنیا را از دست خواهد داد و گنهگار از این جهان رخت برخواهد بست»<sup>۱</sup>

این سخن که آشکارا ترسیمی از مهم‌ترین نابسامانیهای دوران اموی و فرمائی دایر بر تشکل و سازماندهی و هماهنگی است، در شمار جالب‌ترین اسناد مربوط به حزب شیعه است؛ و همین طرح است که در دیدار امام حسن (علیه السلام) و دو نفر از زبده‌ترین شیعیان، شکل عملی و عینی می‌یابد.

بی‌گمان همه پیروان و شیعیان از این نقشه بسیار هوشمندانه مطلع نبودند. راز اعتراضها و ایرادهایی هم که از سوی دوستان بر آن حضرت وارد می‌آمد، همین بوده ولی پاسخی که گویا کراراً به این مضمون، چه معلوم است؟ شاید این برای شما آزمون‌ی باشد و (برای دشمن شما) بهره‌ای زوال‌پذیر ...<sup>۲</sup> از آن حضرت شنیده می‌شده، اشارتی پنهان به همین سیاست و تدبیر داشت.

۱. تحف العقول، چاپ اعلمی، ص ۸۲

۲. این وضعیت با یافت کنونی جوامعی که تحت رهبری و زمامداری احزاب اداره می‌شوند، تا حدودی و از جهاتی قابل مقایسه و تشبیه است.

## رشد اندیشه شیعی و افزایش آمار شیعیان

در طول حکومت جبارانه بیست ساله معاویه، با شرح دردآوری که مورخان از چگونگی تبلیغات ضد علوی او در همه نواحی کشور نوشته‌اند، تا آنجا که لعن بر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سنتی رایج و متداول گشته بود، و با مشهود نبودن فعالیت نمایان و بارزی از سوی امام حسن و امام حسین (علیه السلام) تنها وجود چنین پیوستگی و تشکلی بود که به رشد اندیشه شیعی و افزایش آمار شیعیان در سراسر حجاز و عراق امکان می‌داد.

## بیست سال پس از صلح امام حسن (علیه السلام)

بیست سال پس از واقعه صلح، نگاهی به عرصه فکری این مناطق بیفکنیم. در کوفه، رجال شیعه، نام‌آورترین و معروف‌ترین چهره‌های باشخصیت‌اند. در مکه و مدینه و حتی در برخی از نواحی دور دست هم شیعیان مانند حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصل و از حال یکدیگر مطلع‌اند. وقتی پس از چند سال یکی از سران شیعه (حجر بن عدی) به قتل می‌رسد، در تقاطعی چند از کشور، علی‌رغم اختلافی شدید، فریاد اعتراض بلند می‌شود و شخصیت معروفی در خراسان به دنبال اعتراض خشم‌آلودی، از شدت اندوه جان می‌سپرد.<sup>۱</sup> پس از مرگ معاویه، هزاران نفر به امام حسین (علیه السلام) نامه می‌نویسند و آن حضرت را برای قیام به کوفه دعوت می‌کنند. پس از شهادت امام، دهها هزار نفر به گروه انتقامگیران می‌پیوندند و در واقعه «توابین» یا در سلک سپاه مختار و ابراهیم بن مالک، بر ضد حکومت اموی می‌شورند.

۱. ر. ک صلح امام حسن (علیه السلام)

نگرنده تاریخ اسلام از خود می پرسد: آیا رواج تفکر و گرایشهای شیعی تا این اندازه جز در سایه یک فعالیت حساب شده تشکیلاتی از سوی گروه شیعیان متحد یکدل و یکجهت - یعنی از سوی همان تشکیلاتی که امام حسین (ع) تولد آن را بلافاصله پس از صلح امام حسن (ع) حدس زده است - ممکن و معقول است؟ بی شک پاسخ منفی است. تبلیغات حساب شده دستگاه مصلحت اموی را که به وسیله صدها قاضی و قاری و خطیب و والی اداره می شد، جز با تبلیغات حساب شده دیگری که از طرف یک جمع پیوسته و یکجهت و البته پنهان اداره شود، نمی توان پاسخ گفت و حتی در مواردی خنثی کرد.

### رشد فعالیتهای سازمان یافته

در نزدیکیهای مرگ معاویه، این فعالیت سازمان یافته، بیشتر و آهنگ آن شتابنده تر بود؛ تا آنجا که فرماندار مدینه بر سر گزارشی که از فعالیتهای امام به دست آورده بود، به معاویه نوشت: «اما بعد، عمر بن عثمان [مأمور مربوطه] گزارش داد که مردانی از عراق و کسانی از سرشناسان حجاز نزد حسین رفت و آمد می کنند و گمان قیام او هست. من در این باره تفحص کردم و خبر یافتم که وی [حسین] هم اکنون قصد برافراشتن پرچم مخالفت دارد. نظر و فرمان خود را بنویس...»<sup>۱</sup>

پس از واقعه کربلا و شهادت امام، فعالیت سازمان یافته شیعیان در عراق، به مراتب منظم تر و پُر تحرک تر شده بود؛ و این تأثیری بود که حالات روانی شیعیان کوفه - که بسیاری از آنان در برابر ضربه دستگاه خلافت غافلگیر شده و نتوانسته

۱. ثورة الحسين، ص ۱۱۸، به نقل از اعیان الشیعه و الاخبار الطوال

بودند خود را به صحنه پیکار عاشورا برسانند - آن را ایجاد کرده بود و سوز تأسف و درد ایشان بدان رنگ و جلا می داد.

طبری، مورخ معروف قرن می نویسد:

«آن گروه [شیعه] پیوسته مشغول بودند به جمع آوری سلاح و تهیه آمادگیهای جنگی و دعوت یتیمانی مردم - چه شیعه و چه غیر شیعه - به خونخواهی حسین. پس گروه از بی گروه به دعوت آنان پاسخ می دادند و به آنان می پیوستند و کار بر این شیوه بود تا یزید بن معاویه بمرد»<sup>۱</sup>

مؤلف جهاد الشیعه<sup>۲</sup> به درستی اظهار نظر می کند که

«جمعیت شیعه پس از شهادت حسین همچون یک جمع متشکل و سازمان یافته که پیوندهای سیاسی و عقاید مذهبی به آن یکپارچگی می داد و دارای گردآمدهای رهبران و نیروهای رزمنده بود، ظاهر گشت و گروه توأیین نخستین نمودار وجود چنین جمعی بود»<sup>۳</sup>

### ابتکار عمل در دست شیعیان

چنان که از مطالعه حوادث تاریخی و نیز از نظرات این مورخان فهمیده می شود، در حوادث زمان معاویه و همچنین رخدادهای پس از شهادت امام حسین (ع)، تنها ابتکار عمل و طراحی و رهبری این حوادث، مربوط به شیعیان و در دست آنان بود؛ و گرنه بسیار بودند کسانی از مردم معمولی که به خاطر انگیزه های انسانی یا نارضایی از دستگاه حکومت اموی و یا انگیزه ها و علل دیگر، عملاً با شیعیان همگام گشته و به همراه آنان در میدانهای پیکار یا در اقدامهایی که

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۶، به نقل از جهاد الشیعه، ص ۲۸

۲. جهاد الشیعه، ص ۲۷

۳. خاتم سبمرت مختار اللیثی



دارای صبغه شیعی بود، شرکت می‌کردند. بنابراین نباید تصور کرد همه کسانی که در ماجراهای گوناگون آن بخش از تاریخ شرکت جسته و در آن نقشی فعال یا عادی داشته‌اند، در شمار شیعیان - یعنی تشکیلات منظم و حساب شده ائمه (علیهم‌السلام) - بوده‌اند.

### هراس افکنی در دل سران رژیم خلافت

نکته‌ای که با توضیح بالا می‌خواهم بر آن تأکید کنم، این است که تا روزگار مورد بحث - یعنی پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) - نام و اصطلاح شیعه مانند دوران امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فقط بر کسانی اطلاق می‌شد که از نظر اندیشه و عمل، با امام راستین دارای رابطه مستحکم و مشخص بودند. همین جمع بودند که پس از صلح امام حسن (علیه‌السلام) به فرمان آن حضرت تشکیلات پیوسته شیعی را به وجود آوردند و همینها بودند که با تبلیغات دامنه‌دار و عمیق خود، کسانی را به درون مرز آن تشکیلات درآورده و کسان بیشتری را که از لحاظ اندیشه و ایدئولوژی، همپا و همانند آنان نبودند، به ماجراهای شیعی کشانیده بودند. بی‌گمان روایتی که در اوایل این گفتار از امام صادق (علیه‌السلام) نقل کردیم - که جمع مؤمنان پس از حادثه عاشورا را به سه یا پنج نفر محدود می‌کرد - ناظر به کسانی از این دسته است؛ یعنی شیعیان و پیروان استوار ائمه (علیهم‌السلام)؛ کسانی که در حرکت و سیر تکامل‌پوی انقلاب علوی و هاشمی دارای نقشی آگاهانه و تعیین‌کننده بودند.

بر اثر تلاش پنهانی و ظاهر آرام امام سجاد (علیه‌السلام)، این جمع، عناصر بالقوه خود را باز یافت و جذب کرد و گسترش داد و همان‌طور که امام صادق (علیه‌السلام) در روایتی که هم‌اکنون بدان اشارت رفت، بیان فرموده، مردم پیوستند و فزونی گرفتند، و خواهیم دید که در دوران امام سجاد و امام باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) همواره همین

جمع بود که حرکات شبهه‌انگیزش سران رژیم خلافت را به هراس می‌افکند و گاه به عکس‌العملهای خشونت‌آمیز برمی‌انگیخت.

### شیعه: نامی برای حزب امامت

در عبارتی کوتاه، نام شیعه در فرهنگ تشیع و نیز در تفاهم و درک غیر شیعیان در قرنهای نخستین اسلام و در زمان ائمه (علیهم‌السلام) بر کسی اطلاق نمی‌شد که فقط محبت خاندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را در دل داشته باشد یا صرفاً به حقانیت آنان و صدق دعوتشان معتقد باشد. هرچند در حوزه فعالیت و حرکتی که مرکز و محور آن، امام بود، شرکت نداشته باشد. بلکه بجز اینها، شیعه بودن یک شرط اساسی و حتمی داشت و آن عبارت بود از پیوستگی فکری و عملی با امام و شرکت در فعالیتی که به ابتکار و رهبری امام در جهت باز یافتن حق غصب شده و تشکیل نظام علوی و اسلامی در سطوح مختلف فکری، سیاسی و احیاناً نظامی انجام می‌گرفت. این پیوستگی، همان است که در فرهنگ شیعه «ولایت» نامیده می‌شود. در واقع، شیعه نامی بود برای حزب امامت؛ حزبی که به رهبری امام به فعالیتهای معینی سرگرم بود و همچون همه حزبها و سازمانهای معترض در دوران اختناق، با استتار و تقیه می‌زیست. این، چکیده و عصاره نگاهی دقیق به زندگی ائمه (علیهم‌السلام) و به‌ویژه امام صادق (علیه‌السلام) است. همان‌طور که قبلاً گفتیم، این چیزی نیست که بتوان برای اثبات آن در انتظار دلایل صریح نشست؛ چرا که هرگز بر سر در یک خانه پنهان نباید و نمی‌توان در انتظار تابلویی بود که بر آن نوشته باشند: «این یک خانه پنهان است». اگرچه نمی‌توان هم بدون قرائن حتمیت‌بخش، وجود آن را مسلم دانست. پس شایسته آن است که به جستجوی قرائن و شواهد و اشارات برخیزیم.

## «باب»، «وکیل»، «صاحب سز»

از تعبیرات بسیار پرمعنایی که در روایات مربوط به زندگی ائمه علیهم السلام یا در سخن مؤلفان قرنهای نخستین، نظر بیننده دقیق را جلب می‌کند، تعبیر «باب» و «وکیل» و «صاحب سز» است. بجز روایات، محدثان بزرگ شیعه نیز با تتبع و بررسی خستگی‌ناپذیری که در روایات گزارشگر زندگی امامان داشته‌اند، کسانی از یاران ائمه علیهم السلام را با عنوان «صاحب سز» یا «باب» یا «وکیل» معرفی کرده‌اند. ابن شهر آشوب، محدث و رجالی برجسته شیعه در شرح حال چند نفر از امامان، کسی را به عنوان «باب» آن امام معرفی می‌کند؛ مثلاً در احوال امام سجاد علیه السلام: «و کان بابه یحیی بن ام‌طویل»، و در شرح حال امام باقر علیه السلام: «و کان بابه جابر بن یزید الجعفی»، و در شرح حال امام صادق علیه السلام: «و کان بابه محمد بن سنان». در رجال کشی درباره زرار و برید و محمد بن مسلم و ابوبصیر، تعبیر «مستودع سزی» (امانتدار راز من)، و در کتب حدیث درباره معلی بن خنیس تعبیر «وکیل» از قول امام صادق علیه السلام نقل شده است. هر کدام از این تعبیرها هم که از امام نقل نشده و گفته مؤلفان قدیمی شیعه باشد، بی‌شک محصول تتبعی وسیع در زندگی ائمه علیهم السلام و نتیجه استنباطی است که خصوصیات آن را وی به دست داده است. بهر حال انتخاب این تعبیرهای پرمعنی، حاکی از خصوصیات جالب و مهم در زندگی ائمه علیهم السلام است.

این سه تعبیر: «ذره»، «کارگزار» و «رازدار» برای هر کس که در این کلمه‌ها اندکی دقت به خرج دهد، نمایشگر یک دستگاه پنهان است که در ماورای فعالیت‌های ظاهری ائمه علیهم السلام و یا در بطن همین فعالیت‌ها وجود داشته است. خوب است اندکی به تأمل در این سه تعبیر پردازیم:

تفسیر کتب کتاب: سبب شناختن رهبر

## «راز» در زندگی امامان چیست؟

تا کسی «راز»ی نداشته باشد، «رازدار»ی هم ندارد. این راز در زندگی امامان شیعه چیست؟ این چیست که همه یاران و معتقدان به امام را شایستگی یا قدرت تحمل آن نیست و فقط کسانی معدود و انگشت‌شمارند که چون به لیاقت و صلاحیت تحمل آن نایل آمده‌اند، شرف «رازداری» یافته‌اند؟ در زبان معمولی شیعیان روزگاران اخیر که همه چیز راز دور می‌نگرند، این راز «امامت» است. ولی راز امامت چیست؟ آیا اسرار غیبی و ماوراءالطبیعی است؟ تمکن و قدرت بر کارهای خارق‌العاده و آوردن معجزه‌ها و آگاهی از غیب است؟

من بی‌آنکه در امکان چنین قدرتمندیها و آگاهیها از انسانهایی چنان والا و محتشم، چیزی برخلاف خرد و دانش بیابم، و بی‌آنکه این مدعا را با شناختی که از انسان و جهان در جهان‌بینی اسلام به‌دست می‌آید، منافی بدانم، این را نمی‌پذیرم که «راز امام» در چنین مسائل ماوراءالطبیعی خلاصه شود.

چرا امام به یاران خود در فضیلت کتمان چنین چیزی، چندان توصیه و تأکید کند که در کتب حدیث شیعه، باری با عنوان «باب الکتمان»<sup>۱</sup> پدید آید؟ این راز باید چیزی باشد که در صورت برملا شدنش، جمع شیعه و خود امام را خطری بزرگ تهدید کند و آن، چیزی غیر از امور غیبی و ماوراءالطبیعی است. آیا مربوط به معارف شیعی است؟ تفسیری که شیعه از اسلام می‌کند و نظر خاصی که در فقه و احکام شرع ارائه می‌دهد؟

در اینکه این معارف در دوران اختناق اموی و عباسی باید با تدبیر و کاردانی اظهار شود، با همه کس مطرح نگردد و نااهلان را به آن راهی نباشد، حرفی

۱. رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۲۸۰

نیست؛ ولی با این همه، این را نمی‌توان «راز» امام دانست. این معارف با همه اختصاصی بودن، در صدها حوزه حدیث و فقه در چندین شهر بزرگ کشور مسلمان آن روز مطرح بود و شیعیان آن را برای یکدیگر نقل و شرح و تفسیر می‌کردند و همچون وظیفه‌ای در آموختن آن به یکدیگر می‌کوشیدند. به سخنی دیگر، این معارف، اختصاصی بود؛ ولی راز امام نبود.

اختصاصی، یعنی اینکه رواج و رونق آن محدود به جمع شیعه است و غیر شیعه فقط در شرایطی خاص می‌تواند بدان دست یابد؛ ولی چنین نبود که تعداد انگشت‌شماری از یاران و صحابه امام آن را بدانند و دیگران نه تنها از آن مطلع نباشند، که راهی هم به آن نداشته باشند، و شیعیان خاص حق نداشته باشند آن را به ایشان بگویند.

### رازهای ناگشودنی تشکیلات

مسائل و مطالبی پیرامون اسرار جمع تشکیلاتی امام وجود دارد. یک جمع که با هدفی انقلابی و با ایدئولوژی راهنما، در میدان مبارزه سیاسی و فکری گام می‌نهد، دارای اسراری است. تاکتیکهای پیش‌بینی شده، زمان و مکان اقدامهای بزرگ، نام و نشان و تکلیف مهرهای مؤثر، منابع مؤثر مالی، خبرها و گزارشها از پاره‌ای حوادث و وقایع مهم... اینها و مطالبی از این قبیل، رازهای ناگشودنی تشکیلات است که جز برای کارگزاران اصلی و شخص رهبر، برای کس دیگری دانستنی نیست. ای بسا پس از زمانی کوتاه یا دراز، همه این مطالب افشاء شود؛ ولی تا پیش از زمانی معین، فقط افراد معینی که سر و کار این راز با آنهاست، می‌توانند آن را بدانند؛ و اینها همان «رازداران» یا «امانتداران راز» هستند. بازگو

کردن این رازها به دوستان و شیعیان، در حکم راهگشایی دشمنان به سوی آنهاست؛ و این خطایی بزرگ و خسارت‌بخش است؛ خطایی که گاه عاقبت به آنها دام یک جمع منتهی می‌شود. کسی که «سر امام» را برملا کند، در عمل، کار یک دشمن را کرده است. پس به آسانی می‌توان معنی و وجه این سخن امام را دانست که: «آنکه با ما به پیکار برمی‌خیزد، بر ما گرانبارتر نیست از آنکه راز ما را افشاء می‌کند»<sup>۱</sup>

### «باب» واسطه میان امام و شیعیان

در ارتباطات بسیار پنهانی امام با شیعه، گاه لازم است اسرار تشکیلاتی، غیرمستقیم و به وسیله «واسطه‌ها» میان امام و شیعیان مبادله شود؛ این یک تدبیر کاملاً معقول است. هنگامی که چشمها و گوشهای بیگانه با ولعی هرچه بیشتر در انتظار کشف ارتباطات شیعیان با اماماند - در موسم حج، در زیارت مدینه، در رفت‌وآمد کاروانها از شهرهای دور دست... هرگونه رابطه‌ای میان امام و افراد، اگر به وسیله جاسوسان خلیفه کشف شود، می‌تواند سرنخ دنباله‌داری به سوی اعماق تشکیلات شیعه باشد. در این مواقع، امام، خود نیز افراد را به ملائمت و گاه به عتاب، از خود دور می‌ساخته است. به سفیان ثوری می‌گوید: «تو مورد تعقیب دستگاهی، و پیرامون ما جاسوسان خلیفه، هستند. تو را طرد نمی‌کنم، ولی از نزد ما برو»<sup>۲</sup>

برای کسی از شیعیانش که در راه به او برخورد کرده و از روی تقه، روی از او

۱. رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۳۸۰

۲. مناقب این شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۸

برگردانیده، از خدا طلب رحمت می‌کند و کسی را که در موقعیتی مشابه، با احترام به او سلام داده، مورد نکوهش قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

در چنین مواردی لازم است میان امام و این کسان - که احیاناً به اشاره و فرمان امام یا اطلاع او از راز و گزارششان محتاجند - کسی واسطه باشد. این واسطه، «باب» است. «باب» قاعدتاً باید از زبده‌ترین و نزدیک‌ترین یاران امام باشد، و نیز از پربارترین آنها از لحاظ خبر و اطلاع. باید همان زنبور عسل باشد که اگر حشرات موزی بدانند در اندرون او چیست، قطعه قطعه‌اش می‌کنند و شهدش را می‌ربایند.<sup>۲</sup> و تصادفی نیست که می‌بینیم این «باب»‌ها غالباً مورد تعقیب و انتقام سرسختانه حکومت قرار گرفته‌اند. یحیی بن ام‌طویل - «باب» امام سجاده علیه السلام - با آن وضع فجیع کشته می‌شود.<sup>۳</sup> جابر بن یزید جعفی - «باب» امام باقر علیه السلام - چون تصنعی‌اش را بر ملا می‌سازد و از کشته شدن، که دستور آن از طرف خلیفه چند روز پیش از دیوانگی‌اش به حاکم کوفه رسیده بود، می‌رهد. محمد بن سنان - «باب» امام صادق علیه السلام - نیز اگر در معرض چنین خطراتی قرار نمی‌داشت، شاید امام - که در مواردی به صراحت از او اظهار رضایت و تمجید فرموده - او را به ظاهر مورد طرد خود قرار نمی‌داد. تبری جستن و اظهار بی‌زاری امام از یک راوی معروف و شناخته شده که بارها رضایتمندی امام از وی به گوش نزدیکان و خواص رسیده، به گمان قوی هیچ موجبی جز یک تاکتیک تشکیلاتی نخواهد داشت.

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۱۹. ۲. این تعبیر، از حدیث گرفته شده است.

۳. در حالی که هنوز زنده بود، پای او را قطع کردند و سپس وی را به قتل رساندند. برای آشنایی با این چهره بسیار منور، بنگرید به رجال کشی و سایر کتابهای رجال.

### «وکیل» چه کسی است؟

همین سرنوشت در انتظار «وکیل» نیز هست. حافظ و مباشر جمع‌آوری و تقسیم اموالی که در اختیار امام است، بی‌گمان از اسرار زیادی باید آگاه باشد که کمترین و کوچک‌ترین آنها، نام مؤدیان و گیرندگان آن اموال است؛ و این برای دشمنان تشکیلات امام طعمه کوچکی نیست. سرنوشت عبرت‌انگیز معلى بن خنيس - «وکیل» امام صادق علیه السلام در مدینه - و اظهارات تقیه‌آمیز امام درباره مفضل بن عمر، «وکیل» آن حضرت در کوفه، نمونه روشن و روشنگری بر این مدعا است.

### نحوه تکاپوی تشکیلاتی شیعیان

این سه عنوان (باب، وکیل، صاحب‌سر) که مصداق هر یک را در چهره‌های مشخص و مبرز از رجال شیعه می‌توان یافت، طرح تاریک و روشنی از واقعیت شیعه و روابط آن با امام و مجموعاً نحوه تکاپوی تشکیلاتی شیعیان به دست می‌دهد. شیعه در این طرح، مجموعه‌ای از عناصر هماهنگ و همگام و مصمم است که گرد محوری عظیم و مرکزی الهام‌بخش و مقدس جمع شده است؛ از او می‌آموزد و فرمان می‌گیرد؛ برای او خبر و گزارش می‌آورد؛ امیدش به او و چشمش به اشاره اوست؛ حتی جوشش بی‌تاب‌کننده احساسات خود را نیز - که برای یک جمع مستضعف و مصمم بر مبارزه، گاه بر اثر فشار نارواییها و بی‌عدالتیها طبیعی است - به توصیف حکیمانه او مهار می‌کند؛ و شیوه‌های کار پنهان، مانند رازداری، کم‌گویی، بی‌نشان زیستن، تعاون درون جمعی، زهد و پارسایی انقلابی و مانند اینها را هم به تعلیم او و به‌عنوان کاری مقدس و خدایی می‌آموزد و به کار می‌بندد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته